



جستجو

جستجو...

-- بررسی (و پاسخ از) استلزام غرر

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ [1]

دلیل دوم بر بطلان معاوضه با بیت کوین که جمعی از فقهای اهل سنت و برخی از فقهاء شیعه مطرح می‌کنند این است که معاوضه با بیت کوین معاوضه غرری است و معاوضه غرری شرعا باطل است.

در گذشته اشاره کرده‌ایم مثلا فتوای دکتر شوقی علام مفتی مصر «لایجوز شرعا تداول عملیة البیت الکوین و التعامل من خلالها بالبیع و الشراء و الاجاره و غیرها.... لما تشتمل علیه من الضرر الناشی عن الغرر و الجهاله و الغش فی مصرفها و معیارها و قیمتها» [2] صریح عبارتش این است که تداول شرعا با بیت کوین جایز نیست چون مشتمل بر ضرری است که ناشی از غرر و جهالت است. یا گاهی در بعضی از عباراتشان آمده است « اکبر قدر من الغرر فی العملات » در بین پویها بالاترین غرر را بیت کوین دارد، یا دار الافتاء الفلستینیه فتوا داده معاوضه با بیت‌کوین حرام است « لاحتوائها علی الغرر الفاحش ». در برخی از نوشته‌های فارسی این عبارت آمده است: « قیمت و ارزش دارئی‌های دیجیتال نوسانات زیادی داشته است و از زمان پیدایش تا به امروز به ثبات مشخص نرسیده است و از این رو معامله با آنها غرری و باطل است ». بعضی از فضایی هم که معروف به اقتصاد بودند در حوزه در برخی از مقالاتشان یکی از وجوه مهم عدم مشروعیت معاوضه با بیت کوین را همین بحث غرری بودن این معاوضه دانستند.

برای بررسی این دلیل ابتدا باید یک مقدمه حاوی چند نکته را اشاره کنیم. غرر یعنی چه؟ به چه دلیل غرر در معاوضات یا در خصوص بیع مبطل است؟ آیا دلیل بر بطلان معاوضه غرری دلیل لفظی است یا دلیل لفظی نیست؟ ما در بحث اجاره [3] قسمتهای زیادی از این بحث را متعرض شده‌ایم ولی به صورت خلاصه اینجا هم باید اشاره کنیم.

**نکته اول:** مشهور علما برای بطلان بیع غرری یا معاوضات غرری مطلقا به روایت نبوی استدلال کرده‌اند که « نهی النبی عن بیع الغرر»، یا « نهی النبی عن الغرر ». باید بررسی کنیم آیا صحت سند یا صحت استناد به این جمله ثابت است یا نه؟ و کدام جمله از این دو جمله « نهی النبی عن بیع الغرر » یا « نهی النبی عن الغرر » استنادش درست می‌شود؟ که با هم تفاوت می‌کند. اگر « نهی النبی عن الغرر » استنادش درست شود خود جمله شامل غیر بیع از سایر معاوضات می‌شود حتی غیر معاوضات مثل نکاح و ضمان را شامل می‌شود حتی این جمله اگر به اطلاقش قابل استناد باشد شرط غرری را هم شامل می‌شود. اما اگر

«نهی النبی عن الغرر» صحت استناد پیدا کند در سایر معاوضات غیر از بیع اگر بخواهیم بگوییم غرر مبطل است یا به تنقیح مناط است که بعضی تعبیر می‌کنند یا به الغاء خصوصیت است که برخی دیگر تعبیر می‌کنند، یا اگر «نهی النبی عن بیع الغرر» را شامل سایر معاوضات ندانیم باید ببینیم آیا دلیل عقلائی بر بطلان معاوضه غرری غیر از بیع داریم یا نه؟ فعلا نسبت به روایت «نهی النبی عن الغرر» شیخ انصاری در خیارات مکاسب از علامه حلی در تذکره نقل می‌کند که مرسلان ایشان روایت «نهی النبی عن الغرر» را ذکر کرده‌اند. مرحوم آملی در تقریرات مکاسب محقق نائینی طبعی است از قول محقق نائینی نقل می‌کند که ایشان فرموده است این جمله «نهی النبی عن الغرر» از متفردات علامه حلی است، شخص دیگری این را نقل نکرده است، لذا فرموده و یحتمل قویا در نسخه تذکره سقط واقع شده و کلمه بیع اسقاط شده است، بعد «فلا اعتماد به» [4].

ما بعدا اشاره می‌کنیم که این جمله از متفردات علامه حلی نیست بلکه قبل از علامه حلی در کتب اعلام دیگری مثل شیخ طوسی و ابن ادریس آمده است لذا این کلام محقق نائینی که بفرمایند از متفردات علامه حلی است قابل قبول نیست. محقق خوئی فرموده است این مضمون از متفردات و مرسلات شیخ صدوق است، که شیخ صدوق مرسلان نقل کرده است «نهی النبی عن الغرر»، ما تعبیر «نهی النبی عن الغرر» را در مرسلات شیخ صدوق پیدا نکردیم، ممکن است این مطلب محقق خوئی اشاره باشد به حدیثی که شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار در حدیث مفصلی تحت عنوان مناهی النبی صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، ابتدا حدیث را به نقل علامه مجلسی از معانی الاخبار اشاره کنیم و بعد دقتی را در حدیث مطرح کنیم. به این سند حدیث را نقل می‌کنند: «عن محمد بن هارون الزنجانی باسانید متصله انه نهی عن المنابذه و الملامسه و بیع الحصاه لانها غدر کلها» [5] در حاشیه کتاب آمده که در حاشیه معانی الاخبار دارد که «لانها غرر کلها»، اگر این جمله ثابت شود «لانها غرر کلها»، ممکن است کسی بگوید که عموم علت اقتضا می‌کند که مضمون کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این باشد که این منابذه و ملامسه و بیع حصاه منهی عنه است چون همه آنها مستلزم غرر است و مدار بر عموم علت است «العله تعمم و تخصص» لذا بگوییم این کلیشه تعلیل در کلام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم منتج این نتیجه است که غرر به صورت کلی منهی عنه است، چه در بیع یا اجاره یا ضمان یا به صورت شرط باشد.

اولا: نسخی از معانی الاخبار که مراجعه شده است حداقل سه نسخه، «لانها غرر کلها» است، نه «لانها غدر»، نسخه بدلی هم به عنوان غدر نیامده است، صاحب وسائل هم که از معانی الاخبار نقل می‌کند «لانها غرر کلها» [6]، برخی از محققین در مقام رد این روایت اشکال سندی می‌کنند، می‌گویند سند این روایت درست نیست، محمد بن هارون هر چند از مشایخ شیخ صدوق است ولی توثیق ندارد، ابن عبد العزیز مردد بین چند نفر است، قاسم بن سلام مجهول است لذا سند معتبر نیست.

عرض ما این است که قبل از بررسی سندی نکته مهمتری وجود دارد و آن نکته این است که این جمله که صاحب وسائل و جمعی از محققین فکر کرده‌اند روایت است «لانها غرر کلها»، اصلا روایت نیست بلکه این جمله کلام شیخ صدوق و برداشت شیخ صدوق است. معانی الاخبار را در مناهی النبی دقت کنید، می‌بینید شیخ صدوق وقتی «نهی النبی عن المنابذه و عن الملامسه و عن بیع الحصاه» را ذکر می‌کند شیخ صدوق توضیحی را مطرح می‌کنند «ففی کل واحده منها قولان» و بعد این عبارت را ذکر می‌کند «فنهی النبی عنها لانها غرر کلها» این جمله توضیح شیخ صدوق است لذا اصلا این جمله روایت نیست.

[7]

لذا ما در مجامیع روایی شیعه روایتی تحت عنوان «نهی النبی عن الغرر» پیدا نکردیم. در کتب شیخ صدوق هم ما پیدا نکردیم که محقق خوئی می‌فرمایند. آیا در کتب حدیثی که وجود ندارد استناد اصحاب به این روایت چگونه است؟ ما احادیثی داریم که در کتب حدیثی نیامده است ولی اصحاب در کتب فقهی به عنوان روایت به آن استناد کرده‌اند، آیا استنادی

هست که موجب وثوق به صدور شود؟ که بعداً بررسی می‌کنیم.

اما حدیث «نهی النبی عن بیع الغرر»، به سه طریق و سه سند این حدیث وارد شده در کتب روایی ما و هر سه طریق ضعیف است و قابل اعتماد نیست، لذا با سند نمی‌شود این دو کلیشه را اثبات کرد. آیا از طریق دیگر می‌توان استناد به این دو جمله را اثبات کرد یا نه؟

نسبت به حدیث «نهی النبی عن بیع الغرر» شیخ انصاری می‌فرماید اشتهاً مرسله بین خاصه و عامه ضعف سندی حدیث را جبران می‌کند در اینکه مقصود شیخ انصاری از این اشتهاً حدیث بین خاصه و عامه چیست؟ دو احتمال است:

یک احتمال این است که مقصود شیخ انصاری شهرت روایی است، که در اصول خوانده‌ایم که اگر یک روایت متظافر در کتب اصحاب نقل شده باشد به اسانید مختلف نقل شده باشد هر چند اسانید ضعیف باشد ممکن است وثوق به صدور بیاورد. اگر مقصود شیخ انصاری شهرت روایی است در کتب اهل سنت کسی می‌تواند ادعا کند شهرت روایی دارد، موطأ مالک، صحیح ترمذی، مسند احمد، سنن بیهقی، مسند طبرانی و سایر کتب فقهی و روایی اهل سنت «نهی النبی عن بیع الغرر» را به عنوان روایت آورده‌اند ولی شهرت روایی در کتب حدیثی شیعه ممنوع است، به سه طریق در یک کتاب آمده است لذا شهرت روایی نسبت به روایت «نهی النبی عن بیع الغرر» ثابت نیست.

احتمال دوم که اظهر است مقصود شیخ انصاری شهرت عملی است یعنی علمای فریقین در کتب فقهی خودشان با استناد به این حدیث فتوا صادر کرده‌اند لذا اشتهاً عملی این حدیث در نزد علمای شیعه و اهل سنت موجب وثوق به صدور است و ما را از بررسی سندی بی‌نیاز می‌کند. لذا به خاطر شهرت عملی حدیث «نهی النبی عن بیع الغرر» معتبر باشد که بررسی آن خواهد آمد.

[1] - جلسه سوم - مسلسل 22- چهارشنبه - 21/07/1400

[2] - سایت: <https://uabonline.org/ar/> (https://uabonline.org/ar/) «أنه لا يجوز شرعاً تداول عملة «البتكوين» والتعامل من خلالها بالبيع والشراء والإجارة وغيرها، بل يمنع من الإشتراك فيها؛ لعدم اعتبارها كوسيط مقبول للتبادل من الجهات المختصة، ولما تشتمل عليه من الضرر الناشئ عن الغرر والجهالة والغش في مصرفها ومعيارها وقيمتها، فضلاً عما تؤدي إليه ممارستها من مخاطر عالية على الأفراد والدول.»

[3] - 3 اردیبهشت 1386 به بعد.

[4] - المكاسب و البيع (للميرزا النائيني)؛ ج2، ص: 467: «و اما بالنسبة الى ما تقتضيه الأدلة الخاصة فقد استدل على اعتباره بما ورد من نهى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عن بيع الغرر كما في المرسلّة المشهورة عنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أو عن الغرر بدون ذكر البيع كما أرسله العلامة قده عنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ في بعض كتبه و الكلام في كل واحد منهما يقع في سنده و دلالتة عدا سند الأخير فقد ذكره العلامة مرسلًا و هو متفرد بنقله و يحتمل قويا وقوع السقط في نسخته بإسقاط كلمة البيع فلا اعتماد به ..»

[5] - بحار الأنوار؛ ج100، ص: 80: «2- مع، معاني الأخبار مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الرَّزْجَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ أَبِي عَبْدِ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ بِأَسَانِيدٍ مُتَّصِلَةٍ إِلَى النَّبِيِّ ص فِي أَخْبَارٍ مُتَّفَرِّقَةٍ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْمُنَابَذَةِ وَ الْمَلَامَسَةِ وَ بَيْعِ الْحِصَاةِ. ففِي كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا قَوْلَانِ أَمَا الْمُنَابَذَةُ فَيُقَالُ إِنَّهَا أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِصَاحِبِهِ أَنْبِذْ إِلَيَّ الثُّوبَ أَوْ غَيْرَهُ مِنَ الْمَتَاعِ أَوْ أَنْبِذْ إِلَيْكَ وَ قَدْ وَجِبَ الْبَيْعُ بِكَذَا وَ

كذا و يقال إنما هو أن يقول الرجل إذا نبذت الحصة فقد وجب البيع و هو معنى قوله إنه نهى عن بيع الحصة و الملامسة أن تقول إذا لمست ثوبي أو لمست ثوبك فقد وجب البيع بكذا و كذا و يقال بل هو أن يلمس المتاع من وراء الثوب و لا ينظر إليه فيقع البيع على ذلك و هذه بيوع كان أهل الجاهلية يتبايعونها فهي رسول الله ص عنها لأنها غدر كلها».

[6] - وسائل الشيعة، ج 17، ص: 358: «22747-13- و فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ الزَّنْجَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ بِإِسْنَادٍ مُتَّصِلٍ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْمُنَابَذَةِ وَ الْمَلَامَسَةِ وَ بَيْعِ الْحَصَاةِ الْمُنَابَذَةِ يُقَالُ إِنَّهَا أَنْ يَقُولَ لِصَاحِبِهِ انْبِذْ إِلَيَّ الثُّوبَ أَوْ غَيْرَهُ مِنَ الْمَتَاعِ أَوْ أَنْبِذْهُ إِلَيْكَ وَ قَدْ وَجِبَ الْبَيْعُ بِكَذَا وَ يُقَالُ إِنَّمَا هُوَ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ إِذَا نَبَذْتُ الْحَصَاةَ فَقَدْ وَجِبَ الْبَيْعُ وَ هُوَ مَعْنَى قَوْلِهِ إِنَّهُ نَهَى عَنِ بَيْعِ الْحَصَاةِ وَ الْمَلَامَسَةِ أَنْ يَقُولَ إِذَا لَمَسْتُ ثُوبِي أَوْ لَمَسْتُ ثُوبَكَ فَقَدْ وَجِبَ الْبَيْعُ بِكَذَا وَ يُقَالُ بَلْ هُوَ أَنْ يَلْمَسَ الْمَتَاعَ مِنْ وَرَاءِ الثُّوبِ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَيَقَعَ الْبَيْعُ عَلَى ذَلِكَ وَ هَذِهِ بَيُوعٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَتَّبَاعُونَهَا فَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهَا لِأَنَّهَا غَرَرٌ كُلُّهَا».

[7] - معاني الأخبار؛ ص: 277: «باب معنى المحاقلة و المزابنة و العرايا و المخابرة و المخاضرة و المنابذة و الملامسة و بيع الحصة و غير ذلك من المناهي، أخبرني أبو الحسين محمد بن هارون الزنجاني قال حدثنا علي بن عبد العزيز عن أبي عبيد القاسم بن سلام بأسانيد متصلة إلى النبي ص في أخبار متفرقة-... وَ نَهَى ص عَنِ الْمُنَابَذَةِ وَ الْمَلَامَسَةِ وَ بَيْعِ الْحَصَاةِ، فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا قَوْلَانِ أَمَا الْمُنَابَذَةُ فَيُقَالُ إِنَّهَا أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِصَاحِبِهِ انْبِذْ إِلَيَّ الثُّوبَ أَوْ غَيْرَهُ مِنَ الْمَتَاعِ أَوْ أَنْبِذْهُ إِلَيْكَ وَ قَدْ وَجِبَ الْبَيْعُ بِكَذَا وَ كَذَا وَ يُقَالُ بَلْ هُوَ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ إِذَا نَبَذْتُ الْحَصَاةَ فَقَدْ وَجِبَ الْبَيْعُ بِكَذَا وَ كَذَا وَ يُقَالُ بَلْ هُوَ أَنْ يَلْمَسَ الْمَتَاعَ مِنْ وَرَاءِ الثُّوبِ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَيَقَعَ الْبَيْعُ عَلَى ذَلِكَ وَ هَذِهِ بَيُوعٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَتَّبَاعُونَهَا فَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهَا لِأَنَّهَا غَرَرٌ كُلُّهَا».

\*\*\*\*\*

## بسم الله الرحمن الرحيم [1]

### بررسی غرر در معاوضه بر بیت کوین

کلام در بررسی دلیل دوم بود که اقامه شده بر بطلان معاوضه با بیت کوین که گفتند معاوضه بر بیت کوین مستلزم غرر است و غرر موجب بطلان معاوضه است.

لازم بود وارد شویم دلیل بر بطلان بیع غرری یا معاوضه غرری را ابتدا بررسی کنیم. آیا دلیل لفظی داریم یا نه و مفادش چیست؟ این بحث در اینجا به عنوان مقدمه مطرح می شود ولی در همه فقه و ابواب معاوضات تأثیر دارد. عرض کردیم دو نقل داریم که در مناهای النبى صلى الله عليه و آله و سلم وارد شده است « نهى النبى عن بيع الغرر» یا « نهى النبى عن الغرر»، هر دوی این کلیشه سندا مشکل دارد، بعدا می گوئیم « نهى النبى عن الغرر» که اصلا هیچ سندى ندارد ولی « نهى النبى عن بيع الغرر» به سه طریق نقل شده است ولی هر سه طریق ضعیف است. بحث این است که آیا با شهرت عملى در نزد فقهاء می توانیم اعتماد به این حدیث و وثوق به صدور را ثابت کنیم یا نه؟

عرض ما این است که نسبت به « نهى النبى عن بيع الغرر» وثوق به صدور می تواند ثابت شود ولی نسبت به « نهى النبى عن الغرر» قابل اثبات نیست.

توضیح مطلب: هم در فقه و هم در اصول روشی که شهرت عملى یک روایت بین فقهاء ثابت شود را ما اشاره کرده ایم و توضیح داده ایم که خلاصه اش این است که قبل از شیخ طوسی، عصر متقارب به عصر نص یکی از فقهاء اشاره کرده باشد، شیخ طوسی شخصا به این حدیث اعتماد کرده باشد و بعد از ایشان هم این اعتماد باشد و مخالفی هم نباشد. ابن ادریس

اعتماد به حدیث داشته باشد و مخالف نباشد و علامه حلی هم به این حدیث عمل کرده باشد، و تا شهید اول این امتداد داشته باشد. (یکی از آقایان مطلب را شنیده بود به من گفت فلانی اینکه اجماع شد و از شهرت گذشت گفتم نه تازه این شهرت است، چون یکسری کتب فقهی متوفر نیست الان در دست ما نمی‌دانیم آنها نسبت به این روایت چه کار کرده‌اند لذا همه اینها را که شما اثبات کنید شهرت می‌شود و چیزی بالاتر از شهرت نمی‌شود و اینکه تأکید کردیم قبل از شیخ طوسی هم یکی در کلام فقهاء اشاره شده باشد و حداقل یکی از فقهاء به این حدیث عمل کرده باشد، به خاطر این است که بعد از شیخ طوسی که مقارنه شد بین فقه ما و فقه دیگران، متسرب شد بعضی از احادیث ضعیف به فقه ما و این هم تحقیق نشد، روایت «من بدل دینه فاقتلوه»، این روایت را بررسی کردیم و گفتیم این روایت تسنیه است که از زمانی خاصی وارد کتب فقه شیعه شده است و روایت یک ذیلی دارد که اصلاً نمی‌توانیم به آن ملتزم شویم. بحث قتل مرتد را فی الجمله را نمی‌خواهیم منکر شویم، ولی این روایت مسترب از فقه تسنن است به فقه ما و سند این روایت مشکل دارد، لذا باید دقت شود) اگر چنین طریقی نسبت به یک روایت در عمل اصحاب ثابت شد شهرت عملی و وثوق به صدور پیدا می‌شود.

نسبت به روایت «نهی النبی عن بیع الغرر» این طریق ثابت است، می‌بینیم که قبل از شیخ طوسی، سید مرتضی در کتاب شریف انتصار در بحث بیع الآبق مع الضمیمه شیعه می‌گوید درست است و اهل سنت می‌گویند صحیح نیست، ایشان می‌فرمایند «احتج المخالف بروایه نهی النبی عن بیع الغرر و هذا غرر» [2] روش سید مرتضی در انتصار این است که اگر روایتی را از کتب مخالفین می‌آورد و قبول ندارد غالباً بلافاصله می‌گوید «هذا خبر واحد و خبر واحد لایفید علماً و لا عملاً» [3] و اینگونه رد می‌کنند. اگر خبری از آنها نقل کرد و در صد بررسی دلالی برآمد در انتصار نسبت به قدح روایت سندا چیزی نگفت که این خبر واحد است و معتبر نیست. معلوم می‌شود سید مرتضی به آن اعتماد دارد، باید انتصار را بررسی و دقت کنید. نسبت به حدیث «نهی النبی عن بیع الغرر»، می‌گوید مخالفین به این حدیث استناد کرده‌اند بدون اینکه بگویند این خبر واحد است و شروع به نقد دلالی می‌کنند و می‌گویند بیع عبد آبق با ضمیمه غرر نیست. این به نظر ما قرینه است بر اینکه حدیث را سید مرتضی قبول دارد.

پس از ایشان شیخ طوسی در کتب فراوانشان ده‌ها مرتبه احکامی را که ذکر می‌کنند، می‌فرمایند «دلینا ما روی عن النبی انه نهی عن بیع الغرر و هذا غرر» [4]. در موارد مختلف در اقامه دلیل بر بعضی از احکام دلیل منحصر شیخ طوسی روایت «نهی النبی عن بیع الغرر» است. پس از شیخ طوسی در کتب فقهی موجود تا زمان ابن ادریس هیچ مخالفتی با استدلال به این حدیث نشده است، که اگر یک مخالف هم باشد معلوم می‌شود در بین قدما نسبت به سندش مشکل هست، ابن ادریس هم در موارد مختلف استدلال می‌کند به این حدیث، ابن ادریس که چنان هجمه می‌کند به اعتبار خبر واحد، گاهی تعبیر می‌کند «هل هدم الاسلام الا هو» [5]، حتی در مواردی حدیث را جزء ادله قاطعه می‌داند و گاهی به خاطر این حدیث از اخبار آحاد صحیح‌السند رفع ید می‌کند و می‌گوید این روایت در مقابل «نهی النبی عن بیع الغرر» تاب مقاومت ندارد. به سرائر می‌بحث بیع لبن فی الضرع، بحث شراء حنطه و سایر موارد مراجعه کنید [6].

بعد از ابن ادریس هم کتب فقهی ما مشحون به استدلال به این حدیث است تا زمان علامه حلی، علامه حلی هم در کتب مختلف فقهی‌شان به این حدیث استدلال می‌کنند، فرزندشان فخر المحققین، شهید اول و سایر علماء هم به این حدیث استدلال می‌کنند. بنابراین به نظر ما این اعتماد قاطبه موجود در دست ما موجب اعتماد به حدیث و وثوق به صدور می‌شود لذا ما دلیل لفظی «نهی النبی عن بیع الغرر» را قبول می‌کنیم و می‌گوییم چنین دلیل لفظی داریم.



ظاهراً اول کسی که اعتراض کرده به تمسک به این حدیث از جهت سندی محقق اردبیلی است در مجمع الفائده و البرهان، به این تعبیر «علی ان سند نهیه صلی الله علیه و آله عن بیع الغرر غیر ظاهر» [7]. می‌دانید که صاحب جواهر گاهی تعبیرش از مقدس اردبیلی وقتی می‌خواهد نقد کند ایشان را فقها، می‌فرمایند حالا ایشان این مطلب را گفته ولی ایشان مختل الطریقه است، نسبت به بعضی از فقهاء صاحب جواهر این تعبیر را دارند، این باید بحث شود که صاحب جواهر در روش فقهاتی این اعلام چه مشکلی دیدند که می‌گویند مختل الطریقه هستند، شاید یکی از نکات این باشد که در بررسی سندی محقق اردبیلی قرائن پیرامونی را کمتر مورد توجه قرار می‌دهند. که البته باید تحقیق شود هر چند ما قائل نیستیم که در همه موارد کلام صاحب جواهر صحیح است. لذا «نهی النبی عن بیع الغرر» را به عنوان یک دلیل لفظی ما قبول داریم.

اما «نهی النبی عن الغرر» بدون کلمه بیع، که گفتیم اگر این حدیث ثابت شود در همه معاوضات می‌شود به «نهی النبی عن الغرر» می‌شود تمسک کرد، بلکه در غیر معاوضات مثل ضمان و نکاح می‌شود تمسک کرد، که بعضی از فقهاء متأخر حفظه الله در بحث نکاح در بحث مهریه نکاح را دچار مشکل می‌دانند به خاطر «نهی النبی عن الغرر» و اگر این اطلاق لفظی ثابت شود خیلی ثمره دارد، نسبت به «نهی النبی عن الغرر» مطلبی که محقق نائینی فرموده ما قبول نداریم که ایشان می‌فرمایند «نهی النبی عن الغرر» در کتاب علامه حلی آمده است و قبل از ایشان نبوده و ظاهراً سقطی واقع شده و کلمه بیع سقط شده ولی ما این را قبول نداریم و انبوه در کلمات قبل از علامه حلی آمده است ولی به نظر ما مشکلاتی وجود دارد که روایت یا نقل «نهی النبی عن الغرر» را نمی‌توانیم به آن استناد کنیم به خاطر عمل اصحاب.

ابتدا ببینیم در کدام یک از کلمات فقهاء آمده است؟ در کلمات علما قبل از شیخ طوسی ما پیدا نکردیم از فقهاء قریب به عصر نص که به «نهی النبی عن الغرر» استناد کرده باشند.

از زمان شیخ طوسی به بعد استناد به این جمله در کتب فراوان است، شیخ طوسی در کتاب ضمان، ضمان مجهول صحیح نیست، می‌فرمایند «دلینا ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه غرر» [8] در مباحث شرکت که بعضی از اقسام شرکت را مثل مفاوضه، شرکت الابدان باطل می‌دانند دلیلشان «نهی النبی عن الغرر» [9] است، پس از شیخ طوسی در کلمات علامه حلی فی الجملة استناد به این حدیث هست، ابن ادریس هم در مباحثی مثل شرکت و اجاره اگر جهالت باشد می‌گوید موجب غرر است «نهی النبی عن الغرر» [10]، این طریق تا زمان علامه حلی ادامه دارد ایشان در موارد فراوانی مثل اجاره، مساقات، رهن و جعاله می‌گویند اگر این عقود به خاطر عوضین دچار جهالت شوند عقود غرری شود «و نهی النبی عن الغرر» [11].

تا زمان مقدس اردبیلی که ایشان اشکال می‌کنند و می‌فرمایند «ما قیل من ان النبی نهی عن الغرر» اگر ثابت شود در باب بیع است و ما در سایر ابواب چنین روایتی نداریم.

سؤال: آیا از عمل انبوه این فقهای که اشاره شد مثل «نهی النبی عن بیع الغرر» ما نمی‌توانیم در «نهی النبی عن الغرر» وثوق به صدور پیدا کنیم؟

پاسخ این است که به نظر ما مشکل است، سه نکته را دقت کنید.

نکته اول: در کلمات قبل از شیخ طوسی ما استناد را نداریم.

نکته دوم: در کتب روایی شیعه و اهل سنت نه مسند و نه مرسل جمله «نهی النبی عن الغرر» بدون کلمه بیع وجود ندارد. تنها یک تعلیل است در مسند احمد حنبل که ظاهراً این است که این تعلیل از عبدالله بن عمر است نه از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، در کتب شیعه هم قبلاً بررسی کردیم محقق خوئی فرموده بودند از مرسلات شیخ صدوق است ما

گفتیم به هیچ وجه این چنین نیست، یک عبارت ممکن است بگوییم دال بر این مطلب است و آن عبارت در معانی الاخبار «لأنها غرر كلها» است که گفتیم این جمله از شیخ صدوق است نه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، لذا این روایت در کتب روایی شیعه و اهل سنت وجود ندارد.

نکته سوم: کلمات بزرگانی را مثل شیخ صدوق، ابن ادریس و علامه حلی را که ملاحظه می‌کنیم قرائنی وجود دارد که از این قرائن می‌توانیم استفاده کنیم مقصود این علماء از «نهی النبی عن الغرر» همان جمله «نهی النبی عن بیع الغرر» که به تنقیح مناط یا به الغاء خصوصیت این جمله را اینگونه ذکر کرده‌اند. بعضی از این قرائن را در کلمات شیخ طوسی و ابن ادریس و علامه حلی اشاره خواهیم کرد و بعد وارد بحث دلالی حدیث «نهی النبی عن بیع الغرر» خواهیم شد.

[1] - جلسه چهارم- مسلسل 23- چهارشنبه - 28/07/1400

[2] - الانتصار في انفرادات الإمامية، ص: 436: «و معول مخالفينا في منع بيعه على أنه بيع غرر، و أن نبينا (عليه السلام) نهى عن بيع الغرر».

[3] - مثل این موارد: الانتصار في انفرادات الإمامية؛ ص: 235: «فالجواب أن هذا خبر واحد، و قد بينا أن أخبار الآحاد لا توجب عملا كما لا توجب علما.» - الانتصار في انفرادات الإمامية؛ ص: 351: «قلنا: هذا خبر واحد لا يوجب علما و لا يقتضي قطعاً.» - الانتصار في انفرادات الإمامية؛ ص: 380: «فالجواب عنه أن هذا خبر واحد لا نعرفه و أنتم تنفردون به،» - الانتصار في انفرادات الإمامية؛ ص: 435: «فالجواب عن ذلك أن هذا خبر واحد، و قد بينا أن أخبار الآحاد لا يعمل عليها في الشريعة،» - الانتصار في انفرادات الإمامية؛ ص: 541: «قلنا: هذا خبر واحد لا يوجب علما و لا عملا.» - الانتصار في انفرادات الإمامية؛ ص: 547: «قلنا: هذا خبر واحد لا يوجب علما و لا عملا..».

[4] - الخلاف؛ ج 3، ص: 55: «دليلنا: ما روي عن النبي صلى الله عليه و آله أنه نهى عن بيع الغرر، و هذا غرر..».

[5] - السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى؛ ج 1، ص: 20: «و لا أعزج الى أخبار الآحاد، فهل هدم الإسلام إلا هي.»- السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى؛ ج 1، ص: 51: «و لا أعزج الى أخبار الآحاد، فهل هدم الإسلام إلا هي.».

[6] - السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى؛ ج 2، ص: 290: «و قال رحمه الله في نهايته: و لا بأس بابتیاع جميع الأشياء حالا، و إن لم يكن حاضرا في الحال، إذا كان الشيء موجودا في الوقت، أو يمكن وجوده، و لا يجوز أن يشتري حالا، ما لا يمكن وجوده في الحال، مثال ذلك، أن يشتري الفواكه حالة، في غير أوقاتها، فإن ذلك لا يمكن تحصيله، فأما ما يمكن تحصيله، فلا بأس به، مثل الحنطة، و الشعير، و التمر، و الزبيب، و الثياب، و غير ذلك، و إن لم يكن عند بائعه في الحال.»

قال محفد بن إدريس: هذا خبر واحد، أورده شيخنا في تهذيب الأحكام «2»، عن ابن سنان، لا يجوز أن يعمل به، و لا يلتفت إليه، و لا يعول عليه، لأننا قد بينا أن البيع على ضربين، بيوع الأعيان، و بيوع السلم، و هو ما في الذمة، و لا يصح إلا أن يكون مؤجلا، موصوفا، على ما تقدم شرحنا له، فأما بيوع الأعيان، فتنقسم إلى قسمين، أحدهما بيع عين مرئية مشاهدة، و القسم الآخر بيع عين غير حاضرة موصوفة، و هذا البيع، هو المسمى ببيع خيار الرؤية و ما أورده، خارج عن هذه البيوع، لا مشاهد، و لا موصوف بوصف يقوم مقام المشاهدة، فدخل في بيع الغرر، و النبي عليه السلام نهى عن بيع الغرر «3» و نهى عليه السلام، عن بيع ما ليس عند الإنسان و لا في ملكه «4» إلا ما أخرجه الدليل من بيع السلم. و أيضا البيع حكم شرعي، يحتاج في إثباته، إلى دليل شرعي، و لا نرجع عن الأمور المعلومة بالدلالة القاهرة، بالأمور المظنونة، و أخبار الآحاد، التي لا توجب علما و لا عملا..».

[7] - مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان؛ ج8، ص: 174: «على ان سند نهيه صلى الله عليه و آله عن بيع الغرر غير ظاهر.»

[8] - الخلاف؛ ج3، ص: 319: «دليلنا: ما روي عن النبي صلى الله عليه و آله أنه نهى عن الغرر.»

[9] - الخلاف؛ ج3، ص: 330: «و أيضا روي عنه عليه السلام أنه «نهى عن الغرر» و هذا غرر.»

[10] - السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى؛ ج2، ص: 358: «و قال محمد بن إدريس: الذي يقتضيه مذهبنا، إثبات الخيار للمشتري، في جميع هذه المسائل، لأن هذا تدليس و غرر، و الرسول عليه السلام نهى عن الغرر. - السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى؛ ج2، ص: 400: «و الذي يدل على فساد ذلك كله، نهيه عليه السلام عن الغرر و في هذه غرر عظيم،» - السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى؛ ج2، ص: 459: «و أيضا نهى النبي صلى الله عليه و آله عن الغرر و الجزاف ، و هذا غرر و جزاف.»

[11] - تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)؛ ج10، ص: 51: «مسألة 28: لا يصح بيع الطير في الهواء، سواء كان مملوكا أو غيره إجماعا، لأنه في المملوك و غيره غرر و قد نهى النبي صلى الله عليه و آله عن الغرر «2»، - تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)؛ ج10، ص: 234: «و قال في الأم و البويطي: لا يصح - و هو ما اخترناه، و به قال المزني - لأنه غرر و قد نهى النبي صلى الله عليه و آله عن الغرر «4». - مختلف الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج5، ص: 244: «لنا: على بطلان البيع مع الجهالة الإجماع عليه، و النهي عن الغرر، و الحكم غير لازم، إذ ذلك لا يصير ما ليس بثابت في الذمة ثابتا.» - مختلف الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج5، ص: 245: «لنا: أنه غرر، و النبي صلى الله عليه و آله - نهى عن الغرر «5»، و للإجماع.» - نهاية الإحكام في معرفة الأحكام؛ ج2، ص: 547: «الحادي عشر: لا يجوز بيع المكيل و الموزون جزافا عندنا، و لا بالتخمين و التحري، سواء كانا في بلد أو بادية، لعموم النهي عن الغرر.»

\*\*\*\*\*

## بسم الله الرحمن الرحيم [1]

عرض شد که شهرت عملی بر طبق حدیث « نهی النبی عن بیع الغرر » است اما جمله « نهی النبی عن الغرر » هر چند جمعی به او اعتماد کرده اند ولی به خاطر سه نکته شهرت عملی بر طبق او ثابت نیست. دو نکته اشاره شد.

نکته سوم: در کلمات بزرگانی مثل شیخ طوسی، ابن ادريس و علامه حلی ما قرائنی داریم که مورد استدلال همان « نهی النبی عن بیع الغرر » است و به تنقیح مناط یا الغاء خصوصیت تعبیر می کنند به « نهی النبی عن الغرر » و الا همان « نهی النبی عن بیع الغرر » است، مثلا در کلمات شیخ طوسی در کتاب الشركة در چند مسأله که بطلان قرداد شرکت بر اساس غرر است و شرکت باطل است شیخ طوسی اینگونه استدلال می کنند « نهی النبی عن بیع الغرر و هذا غرر»، در بحث شرکت است، اگر «نهی النبی عن الغرر» می داشتیم به طبیعی حال باید به آن استدلال می کردند و شرکت به بیع چه ارتباطی دارد؟ آن یک عقد است و این عقد دیگری است. گویا یک تنقیح مناط درست می کنند. یا در مسأله شرکت با اختلاف صنعت، می گویند این شرکت سبب جهالت است « و نهی النبی عن بیع الغرر و هذا غرر». این روشن است که همان « نهی النبی عن بیع الغرر » است به تنقح مناط می گویند در مطلق معاوضات است و الا اگر یک اطلاقی داشتیم که «نهی النبی عن الغرر» به آن استدلال می کردند. [2]

در کلام ابن ادريس در کتاب الاجاره « لاتنعد الاجاره اذا كان مجهولا جزافا،» بعد ابن ادريس در ضمن ادله می گوید « نهی النبی عن الغرر و جزا و هذا غرر و جزاف» [3] این کلیشه «نهی النبی عن الغرر و جزاف» در باب بیع است، این معلوم می شود همان «نهی النبی عن بیع الغرر» و جزاف است و این روشن است تنقیح مناط است.



در کلمات علامه حلی در مسأله بیع الطیر فی الهواء می‌گوید «مسأله 28: لا یصحّ بیع الطیر فی الهواء، سواء کان مملوکا أو غیره إجماعاً، لأنّه فی المملوک و غیره غرر و قد نهی النبی صلی الله علیه و آله عن الغرر،» بعد علامه حلی می‌فرماید « و فسر بأنه بیع السمک فی الماء و الطیر فی الهواء» [4] غرر به بیع ماهی در دریا تفسیر شده است و این روشن است همان «نهی النبی عن بیع الغرر» است.

این سه نکته را که به هم ضمیمه می‌کنیم:

**نکته اول:** قبل از شیخ طوسی احدی از قدماء کتبی که در دست است به «نهی النبی عن الغرر» تمسک نکرده‌اند.

**نکته دوم:** در کتب روایی شیعه و اهل سنت «نهی النبی عن الغرر» نداریم و آنچه هست «نهی النبی عن بیع الغرر» است.

**نکته سوم:** در کتب فقهی هم که استدلال شده است قرینه داریم که مستدل به همان «نهی النبی عن بیع الغرر» است لذا نتیجه می‌گیریم که «نهی النبی عن الغرر» بدون کلمه بیع نه روایت است و نه شهرت عملی مطابق آن است. بنابراین یک کلیشه معتبر داریم و آن هم «نهی النبی عن بیع الغرر» است. این یک مطلب در مورد سند و استناد به این جمله.

**مطلب دوم:** در مبحث دلالتی این جمله هست «نهی النبی عن بیع الغرر»

یک نکته مهم در مبحث دلالتی این است که غرر یعنی چه که منهی عنه است؟

در کتب فقهاء و کتب لغت برای غرر معانی مختلفی ذکر شده است، غرر یعنی خدعه، فریب، غرر یعنی خطر [5] که بعضی خطر را به ریسک معنا کرده‌اند، و بعداً می‌گوییم خطر به معنای مطلق ریسک نیست، گاهی غرر معنا شده است به معامله‌ای که «ما ظاهره محبوب و باطنه مغبوب» معاوضه‌ای که ظاهرش خوب و محبوب است و باطنش مغبوض است. در بعضی از کلمات اهل سنت غرر به جهالت معنا شده است.

باید بررسی کنیم آیا از بین این معانی مختلف می‌توانیم معنای حقیقی غرر را به دست بیاوریم یا آن معنایی را که در عصر نص غرر ظهور دارد در آن معنا، ما آن معنا را به دست بیاوریم تا بعد طبق آن معنا حدیث را تفسیر کنیم؟ اینجا دو گرایش و دو دیدگاه است:

**دیدگاه اول:** یک گرایش این است که معنای غرر مختلف است و ما نمی‌توانیم معنای حقیقی غرر را به دست بیاوریم لذا حدیث مجمل می‌شود به درد استدلال نمی‌خورد. از بزرگان معتقد به این گرایش محقق خوئی است، ایشان در این مبحث - که قدرت بر تسلیم در معاوضات شرط است - می‌فرمایند استدلال شده است به روایت «نهی النبی عن بیع الغرر». می‌فرمایند هم مشکل سندی دارد و هم مشکل دلالتی، سند ضعیف است و شهرت عملی طبق این روایت صغرا و کبرا مورد تأمل است، یعنی اولاً شهرت عملی طبق این روایت نداریم و بر فرض که شهرت عملی باشد فائده ندارد که جوابش از مطالب گذشته روشن شد. می‌فرمایند از جهت دلالت غرر در کلمات فقهاء و لغویین به دو معناست یکی به معنای خدیعه و خدعه است و یکی به معنای خطر است، خطر را بعضی به معنای آسیب می‌دانند و بعضی معنا می‌کنند به ریسک و بعضی به در معرض هلاکت معنا می‌کنند که خواهد آمد. ایشان می‌فرمایند دو تفاوت بین این دو معنا هست: تفاوت اول: غرر به معنای خدعه فعل متعدی است، «غره ای خدعه»، غرر به معنای خطر فعل لازم است، تفاوت دوم: اگر غرر به معنای خدعه و فریب و نیرنگ باشد نهی در «نهی النبی عن بیع الغرر» تکلیفی محض است و دال بر حکم وضعی و بطلان نیست، چون معامله‌ای که در او خدعه و تدلیس باشد آن معامله باطل نیست و طرف خیار تدلیس دارد لذا نهی تکلیفی می‌شود به مناسبت حکم و موضوع، حرام است کسی کلاه سر شخص دیگر بگذارد اما اگر معاوضه‌ای هم همراه خدعه بود باطل نیست و طرف خیار تدلیس دارد. ولی اگر غرر به معنای خطر باشد مناسبت حکم و موضوع می‌گوید نهی ارشاد به فساد و بطلان است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نهی

کردند کسی بیع خطری انجام بدهد و مالش را در معرض هلاکت بگذارد، معامله‌ای که مستلزم ریسک حرام نیست ولی باطل است بعد اضافه می‌کنند ما قرینه معینه بر یکی از این دو معنا نداریم لذا حدیث مجمل می‌شود و به درد استدلال نمی‌خورد و از گردونه استدلال خارج می‌شود.[6]

**دیدگاه دوم:** جمعی دیگری از فقهاء می‌فرمایند به حکم قرآنی می‌توانیم از بین معانی گفته شده برای غرر معنای حقیقی را به دست بیاوریم یا آن معنایی را که غرر ظهور در آن معنا دارد، لذا استناد به حدیث درست هم است. (نقد محقق خوئی بعد از نقد دیدگاه دوم روشن می‌شود).[7]

**محقق اصفهانی هم در حاشیه مکاسب و هم در کتاب الاجاره یک تحقیق ادبی دارند که با این تحقیق معنای غرر را در « نهی النبی عن بیع الغرر» روشن می‌کنند. مطلب ایشان حاوی دو نکته و دو مدعاست:**

**نکته اول:** می‌فرمایند درست است که فقهاء برای کلمه غرر معانی مختلفی ذکر کرده‌اند اما حقیقت معنای غرر در لغت به معنای خدعه و نیرنگ و فریب است. این مدعای اول ایشان است بعدا تغییری در مدعای دوم می‌دهند که خواهد آمد، شاهد بر این معنا استمعالات زیاد الفاظ مشتق از این ماده است، غرر یغر سایر مشتقاتش، قاعده «المغرور یرجع الی من غر» در همه این موارد ماده غر و غرور به معنای فریب و خدعه است، آن معانی دیگری که فقهاء یا لغویین ذکر می‌کنند در حقیقت آنها یا لازم دائمی این معنا را اشاره می‌کنند یا لازم غالبی را اشاره می‌کنند و یا موضع و مورد غرر را اشاره می‌کنند. ایشان توضیح می‌دهند مثلا کسانی که غرر را به معنای جهالت و غفلت می‌گیرند به این جهت است که لازم دائمی خدعه و فریب غفلت است، هر کسی فریب می‌خورد از یک نکته‌ای غافل است که فریب می‌خورد. لذا لازم دائمی را به جای معنای حقیقی گرفته‌اند. کسانی که غرر را به معنای خطر می‌گیرند لازم غالب را اشاره می‌کنند چون غالب موارد خدعه و فریب کلاه سر کسی می‌رود همراه با آسیب و خطر و ریسک است.

کسانی که غرر را به «**ظاهره محبوب و باطنه**» مبعوض معنا می‌کنند به مورد غرر اشاره می‌کنند.[8]

**نتیجه نکته اول:** می‌فرمایند غرر به معنای خدعه و فریب است و دلیلش کثرت استعمال از این کلمه در معنای خدعه و فریب است و معانی دیگری که برای غرر ذکر شده است یا لازم دائم است فقهاء یا لغویین خلط کرده‌اند و یا لازم غالب است و یا مورد و محل غرر است.

**نکته دوم** بحث ایشان خواهد آمد.

[1] - جلسه پنجم- مسلسل 24- چهارشنبه - 05/08/1400

[2] - الخلاف؛ ج3، ص: 331: «و أيضا نهی النبي صلى الله عليه و آله عن بیع الغرر «5»، و هذا غرر،». - الخلاف؛ ج3، ص: 330 «و أيضا روي عنه عليه السلام أنه «نهی عن الغرر» و هذا غرر،».

[3] - السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى؛ ج2، ص: 459: «و لا تصح و لا تتعقد الإجارة إذا كان مجهولا جزافا، لأنه لا خلاف في أن ذلك عقد شرعي، يحتاج في ثبوته إلى أدلة شرعية، ... و أيضا نهی النبي عليه السلام عن الغرر و الجزاف، و هذا غرر و جزاف.».

[4] - تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)؛ ج10، ص: 51.

[5] - كتاب العين؛ ج4، ص: 346: «و العَرَزُ كالخطر، و عَرَزَ بماله أي: حملة على الخطر». المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي؛ ج2، ص: 445: «و (العَرَزُ) الحَطْرُ.».

[6] - مصباح الفقاهة (المكاسب)؛ ج5، ص: 256: «الأول: قوله (ع) نهى النبي (ص) عن بيع الغرر المشهور بين العامة و الخاصة فيقع الكلام تارة في سند الحديث و أخرى في دلالتة، أما الأول فلا شبهة في ضعفه لكونه نبويا إلا أنه اشتهر الاستدلال به في المسألة و عليه فان كانت الشهرة مستندة الى الحديث و قلنا بكونها جابرة لضعف السند فيها و إلا فلا يمكن الاستدلال به و إثبات كل من الصغرى و الكبرى مشكل جدا.

و أما دلالتة على المقصود فغز تارة يؤخذ متعديا فيكون بمعنى الخديعة و الغفلة يقال غزه أى خدعه كما في الصحاح و القاموس و غيرهما و يظهر ذلك من الرواية المروية عن أمير المؤمنين (ع) أنه عمل ما لا يؤمن معه من الضرر كما في لسان العرب، ثم حكى المصنف: عن النهاية بعد تفسير الغرة بالكسر بالغفلة أنه نهى عن بيع الغرر و هو ما كان له ظاهر يغز المشتري و باطن مجهول و بالجملة أن الظاهر من جملة من أهل اللغة ان الغرر بمعنى الخديعة.

و تارة أخرى يستعمل لازما فيكون بمعنى الخطر كما في المصباح و الأساس و المغرب و الجمل و في لسان العرب نسبة الى بعض و ان كان بمعنى الخديعة فيكون النهي تكليفيًا محضا و نهيا عن خصوص التغيرير فلا يكون ناظرا إلى الجهة الوضعي الا أن المشهور استدلوا به على البطلان و ان كان بمعنى الخطر فيكون ناظرا إلى الجهة الوضعي فحيث أن تعين أحد المعنيين غير معلوم فلا يمكن الاستدلال به و العلم الإجمالي بأحدهما لا يفيد لكون كل منهما مشكوكا بالشبهة البدوية و ليس بينهما جامع كلي يوجب العلم التنجز.»

[7] - استاد حفظه الله نكاتى در مورد شخصيت علمى و ادبى و اخلاقى محقق اصفهانى اشاره فرمودند كه قابل استفاده است.

[8] - الإجارة (للأصفهاني)؛ ص: 252: «رابعها: ما دل على النهي عن بيع الغرر أو عن الغرر «1»، نظرا الى أن بيع ما لا يقدر على تسلمه خطري، و النهي في باب المعاملات له ظهور ثانوي في الإرشاد إلى الفساد، و الغرر و إن كان معناه الحقيقي مساوقا للخديعة، كما تشهد له الاستعمالات الراجعة الى هذه المادة، و تفسيره بالخطر من باب التفسير بلازمه الغالبي كما أن تفسيره بالغفلة تفسير بلازمه الدائمي، حيث إن الغافل ينخدع و الملتفت لا ينخدع، و كذا التفسير بما لا يؤمن معه من الضرر و بعدم كونه على عهدة و ثقة تفسير بلازمه الغالبي، و التفسير بما له ظاهر محبوب و باطن مكروه تفسير بمورده و محله، إلا أن الظاهر عدم ارادة معناه الحقيقي و هي الخديعة التي لا شبهة في حرمتها، كما لا شبهة في عدم بطلان البيع معها، بل غايته خيار التدليس أحيانا، و ارادة خصوص الخطر الذي هو لازمه الغالبي مستند الى فهم العامة و الخاصة، لاتفاقهم ظاهرا على ذلك كما يتضح بالمراجعة إلى استدلالات الفريقين به في أبواب المعاملات، و اما إلحاق الإجارة بالبيع فمستنده إما فهم المناط القطعي أو ما أرسله الشهيد «قدس سرّه» في قواعده من أنه «نهى النبي صلى الله عليه و آله عن الغرر»

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

عرض می‌کنیم کلام در معنا و مدلول غرر بود در حدیث «نهی النبي عن بيع الغرر». عرض شد دو دیدگاه بود یک نظریه این بود که غرر در کلمات فقها و لغویین دو معنا دارد یکی خدیعه و یکی خطر هر کدام با هم متفاوت است از نظر آثار ما نمی‌دانیم کدام معناست لذا مجمل است که محقق خوئی می‌فرمود.

نظریه دوم این بود که غرر معنای خاصی دارد و حدیث مجمل نیست در دیدگاه دوم نظر محقق اصفهانی قدس الله روحه الزکیه را مطرح کردیم حاوی دو نکته بود. نکته اول بیان شد. خلاصه‌اش این بود که غرر در لغت به معنای خدعه و فریب است دلیل بر این معنا کثرت استعمال ماده و مشتقات اوست در این معنا. کثرت استعمال علامت ظهور و علامت این است که در این معنا وضع شده است.

**نکته دوم:** ایشان می‌فرمایند لکن در حدیث «نهی النبی عن بیع الغرر» ما باید از این معنای حقیقی رفع ید کنیم و غرر را به معنای خطر بدانیم به حکم یک قرینه. پس دو مدعاست یکی اینکه در این حدیث غرر به معنای خدعه نیست و دوم اینکه غرر را در این حدیث باید به معنای خطر بدانیم.

اما مدعای اول چرا غرر در این حدیث به معنای خدعه و فریب نیست، ایشان می‌فرمایند از طرفی در فقه مسلم است گویا به تعبیر من در نزد شیعه و اهل سنت که معاوضه و بیعی که در او خدعه و فریب باشد این خدعه و فریب حرمت تکلیفی دارد، حرام است مسلمان سر مسلمان کلاه بگذارد ولی معاوضه شامل خدعه و فریب باطل نیست صرفاً در پاره‌ای از موارد خیار می‌آورد که خیار تدلیس باشد. از طرف دیگر حدیث «نهی النبی عن الغرر» را فقها می‌گویند دال بر حکم وضعی فساد است معنای آن این است که بیع غرری باطل است فاسد است پس معلوم می‌شود غرر به معنای خدعه نیست به چه معناست؟ به معنای خطر است اشراف بر هلاکت یا آسیب که برخی معنا می‌کنند.

چرا به معنای خطر است نه سایر معانی؟ می‌فرمایند فهم علمای فریقین خاصه و عامه از کلمه غرر که هر دو غرر را به معنای خطر معنا می‌کنند. نتیجه این می‌شود غرر به معنای حقیقی اینجا به کار نرفته چون روایت دال بر بطلان وضعی است و بیع خدعه‌ای وضعاً باطل نیست حرام تکلیفی است. پس غرر به معنای خدعه نیست. چرا به معنای خطر است؟ به خاطر فهم عامه و خاصه [2].

این خلاصه کلام مرحوم محقق اصفهانی، عرض کنیم: به کلام این محقق اشکالاتی وارد است دو اشکال را اشاره می‌کنیم:

**اشکال اول:** این هست که ایشان در نکته اول از مطالبشان ادعا کردند معنای حقیقی غرر خدعه و فریب است و دلیلشان کثرت استعمال این ماده و مشتقاتش در این معناست. حتی ما اضافه می‌کنیم بعضی از لغویین تصریح می‌کنند که غرّ و غرور و غرور معنای حقیقی خدعه است لکن نکته‌ای که می‌خواهیم عرض کنیم این هست که کلمه غرر اسم مصدر است از باب تفعیل «غَرَّرَ یَغَرِّرُ و الاسم الغرر»؛ ما قبول داریم ثلاثی مجرد این ماده و مشتقاتش به معنای فریب و خدعه است «غَرَّةُ ای خدعه»، «المغرور یرجع الی من غَرَّ» به معنای خدعه است ثلاثی مجرد؛ حتی ثلاثی مزید از غیر باب تفعیل به معنای خدعه است «اغرة اناه علی غرة منه و غفلة»، باب افتعال «اغتر بالشیء خدعه» اینها را قبول داریم. ولی باب تفعیل این ماده «غَرَّرَ یغَرِّرُ» به معنای خدعه و فریب نیست «غَرَّرَ یغَرِّرُ و الاسم الغرر» به معنای در معرض هلاکت قرار دادن است. محقق اصفهانی بین این دو خلط کرده‌اند؛ ثلاثی مجرد این ماده و برخی از افعال ثلاثی مزیدش غیر باب تفعیل مثل باب افتعال و افعال به معنای خدعه است ولی باب تفعیل غرر به معنای او را در معرض هلاکت و خطر قرار داده است.

شما لغت را ببینید معجم مقاییس اللغة «و من الباب: بیع الغرر، و هو الخَطر الذی لا یُدْرَى أیکون أم لا» [3]، جوهری در صحاح: «غَرَّرَ بنفسه تغریراً ای عَرَضَهَا لِلهَلَاکَةِ و الاسم الغرر» راغب اصفهانی: «و الغرر الخَطر» [4] فیومی در مصباح: «و الغرر الخَطر» [5] ابن منظور در لسان العرب: «و غَرَّرَ بنفسه و ماله تَغَرِّيراً و تَعَرَّةٌ: عَرَضَهُمَا لِلهَلَاکَةِ من غیر أن یَعْرِفَ و الاسم الغَرَّرُ، و الغَرَّرُ الخَطر». [6]

پس نکته اول محقق اصفهانی که معنای غرر حقیقتاً به معنای خدعه است و شاهد کثرت استعمالات، کثرت استعمالات در ثلاثی مجرد است یا در ثلاثی مزید در غیر باب تفعیل است، باب تفعیل غرر یعنی «عَرَضَهُ لِلهَلَاکَةِ» یعنی همان معنای خطر این یک اشکال به محقق اصفهانی.

**اشکال دوم:** سلمنا شما غرر را حقیقتاً به معنای خدعه دانستید، چرا در حدیث از این معنا رفع ید می‌کنید؟ فهم دیگران که برای شما نباید حجت باشد. اگر معنای حقیقی غرر خدعه هست، شما «نهی النبی عن بیع الغرر»، غرر را به معنای خدعه معنا کنید و نهی را هم تکلیفی بدانید، یعنی بیع الغرر و خدعه‌ای تکلیفاً حرام است، مگر اینکه دیگران غرر را به معنای خطر

گرفته‌اند و نهی را وضعی فرض کرده‌اند دلیل می شود شما هم چنین کنید؟ اگر غرر معنایش خدعه است نهی را هم تکلیفی بدانید چرا برای فهم دیگران از معنای حقیقی غرر رفع ید کنید؟

بنابراین نتیجه فعلا چنین شد که به نظر ما ماده ثلاثی مجرد باب غرر و باب افعال و افتعال آن به معنای خدعه است ولی باب تفعیل به این معنا نیست و غرر اسم مصدر است از باب تفعیل لذا چنانچه ابن فارس در معجم مقاییس اللغة می گوید جوهری در صحاح می گوید ابن منظور در لسان العرب و زبیدی در تاج العروس و راغب اصفهانی در مفردات، معنای «غَرَّرَ یَغَرِّرُ اِی عَرَضَهُ لِلْهَلَاکَةِ» همان عبارت اخری در خطر قرار دادن است و خطر هم «التعریض للهلاکة».

مما ذکرنا یعلم که ادعای محقق خوئی هم مسموع نیست ایشان فرمودند غرر را فقها و لغویین دو معنا برایش آورده‌اند خدعه و خطر هرکدام هم باشد حدیث تفاوت معنایی پیدا می کند و ما نمی دانیم غرر کدام معنا را دارد لذا حدیث مجمل است. روشن شد چنین نیست غرر به معنای خدعه نیست در لغت، ثلاثی مجردش به معنای خدعه است، غرر به معنای خطر است. لذا معنای حقیقی غرر اجمال ندارد و روشن است و غرر به معنای خطر است. اینجا چند نکته اشاره کنیم که با این نکات مدلول غرر شکل بگیرد.

**نکته اول:** جمعی از فقها مخصوصا فقهای اهل سنت در معنای غرر، جهالت را به عنوان عطف تفسیری در معنای غرر مطرح می کنند گویا غرر به معنای جهالت است و این توهم است. لغویین که مرجع در تشخیص این معنا هستند غرر را به معنای جهالت تفسیر نکرده‌اند ممکن است لازمه غالبی معنای غرر جهالت باشد که محقق اصفهانی اشاره کرده‌اند اما غرر در جهالت وضع نشده و به معنای جهالت نیست.

بله ممکن است کسی به دو روایت که قاضی نعمان در دعائم الاسلام مطرح کرده است استدلال کند و بگوید غرر به معنای جهالت است روایت اول: «عَنْ عَلِيٍّ ص أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ بَيْعِ السَّمَكِ فِي الْأَجَامِ وَاللَّبَنِ فِي الصُّرُوعِ وَالصُّوفِ عَلَى ظَهْرِ الْعَنَمِ قَالَ هَذَا كُلُّهُ لَا يَجُوزُ لِأَنَّهُ مَجْهُولٌ غَيْرُ مَعْرُوفٍ يَقْلُ وَ يَكْتُرُ وَ هُوَ غَرَرٌ» [7] کسی استدلال کند که در هویت معنای غرر جهالت اخذ شده است.

روایت دوم: «رَوَيْنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ص عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنْ بَيْعِ الْعَرْرِ وَ هُوَ كُلُّ بَيْعٍ يُعَمَّدُ عَلَى شَيْءٍ مَجْهُولٍ عِنْدَ الْمُتَبَايَعِينَ أَوْ أَحَدِهِمَا» [8] بیعی که بر شیء مجهول منعقد می شود غرر است، بیع غرری یعنی مجهول.

در مباحث مکاسب محرمه به تفصیل وارد شدیم در مورد اعتبار کتاب دعائم الاسلام و مؤلف او قاضی نعمان مصری، ادله‌ای که بعضی از اعلام بر تشیع اثنی عشری ایشان مطرح کرده بودند بررسی کردیم ادله‌ای که بر وثاقت ایشان مطرح کرده بودند بررسی کردیم نتیجه گرفتیم نه وثاقت ایشان ثابت است و نه تشیع اثنی عشری ایشان ضمنا روایات کتاب هم مرسل است لذا اعتمادی به این روایات نیست.

**نتیجه:** غرر به معنای جهالت نه در کتب لغت آمده است و نه روایت معتبری غرر را به معنای جهالت دانسته است. نکته دوم خواهد آمد.



[2] - استاد: بررسی می‌کنیم فرق بین غبن و غرر چیست. در غبن یا تدلیس خیار است ولی در غرر بطلان است که توضیح خواهیم داد. قیاس اولویت هم جاری نیست اگر خدعه هست. بنابر این باطل نیست به طریق اولی اگر غرر باشد باطل نیست، نه خیر غرر یک معنای خاصی دارد که خدعه ندارد غرر اخص از خدعه است، غرر به معنای ریسک که برخی گفته‌اند مطلق ریسک (مثل شهید مطهری در برخی نوشته‌هایشان) نیست. الاشراف علی الهلکة جنس در معرض نابودی است اگر بیعی مستلزم این معنا باشد، تدلیس اعم از این معناست اگر تدلیسی باشد اضافه شود در معرض نابودی باشد می‌شود غرر و عملاً باطل است ولی اگر تدلیس و غبن باشد ولی در معرض هلکه بودن قرار نگیرد می‌شود غبن و تدلیس و خیار دارد حالا اینها را توضیح می‌دهیم.

[3] مقایسه اللغة ج 4 ص 381

[4] مفردات ص 604

[5] المصباح ج 2 ص 445

[6] لسان العرب ج 5 ص 13

[7] دعائم ج 2 ص 23

[8] همان ص 21

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

کلام در بررسی معنای غرر بود در حدیث «نهی النبی عن بیع الغرر» عرض کردیم که غرر به معنای خطر است، نکاتی را خواستیم برای روشن شدن معنای غرر اشاره کنیم، نکته اول اشاره شد.

نکته دوم: خطر یعنی چه؟

گاهی خطر به معنای آسیب گفته می‌شود و گاهی خطر گفته می‌شود به معنای ریسک هست، حتی گاهی صریحاً غرر را به معنای ریسک معنا می‌کنند که ریسک یعنی اقدام به کاری که نتیجه آن معلوم نیست، احتمال ضرر یا خطر در آن وجود دارد.

عبارت شهید مطهری را ببینید، ایشان می‌فرمایند «هر مبادله و گردش ثروتی باید از روی آگاهی طرفین باشد و اطلاعات لازم قبلاً کسب شده باشد و گر نه معاملات جاهلانه و ریسکی غرر و باطل است» [2]. گویا ایشان غرر را به معنای معامه جاهلانه‌ای می‌دانند که در آن ریسک وجود دارد.

عرض می‌کنیم که اینکه معنای غرر و خطر مطلق ریسک باشد، قابل قبول نیست چنانچه الان اشاره می‌کنیم نه در لغت چنین است و در معاملاتی که در بعضی از موارد ریسک وجود دارد عقلاء اقدام می‌کنند. حالا خطر یعنی چه؟ که ما غرر را به معنای خطر گرفتیم، آیا خطر یعنی آسیب یا خطر به معنای ریسک است؟ خیر، خطر را لغویین معنا می‌کنند «الاشراف علی الهلکة» مشرف به نابودی، عرف بگوید این فرد دارد مبیعش را نابود می‌کند ثمنش را دارد نابود می‌کند، این غرر می‌شود. صحاح اللغة جوهری «الخطر: الاشراف علی الهلکة» [3] یکی از معانی خطر در لسان العرب «و الخطر: الاشراف علی هلكة» [4]، «غرر بنفسه ای عرضه للهلاکه» [5]، در معرض هلاکت و نابودی قرار داده است.

بنابراین هر مبادله‌ای که عرف بگوید ثمن یا مئمن با این معامله در آستانه نابودی است این می‌شود معامه غرری و باطل است.

لذا چیزی که اهل سنت خیلی خلط کرده‌اند، تفاوت بین غبن و غرر است، غبن معامله را باطل نمی‌داند، برای مغبون خیار می‌آورد، منزلی که ارزشش 100 میلیون است به 90 میلیون فروخته است، اینجا منزلش را در معرض نابودی و هلاکت قرار نداده است، این غبن است، لذا بیع صدق می‌کند ولی مغبون خیار دارد. کالائی که انسان گران بفروشد یا گران بخرد، این غبن می‌شود. و به صورت کلی عدم تعادل ارزشی بین ثمن و مثن این غبن است، اما غرر این است که با این اقدام بر این معامله به سبب این معامله یا ثمن یا مثن در معرض نابودی و در معرض هلاکت است، این غرر می‌شود.

**مثال:** ماشین زید را دزد برده است گاهی افسر آگاهی می‌آید همین ماشینی را که دزد برده است می‌خرد، فی الجمله اطمینان عقلائی است که این افسر آگاهی می‌تواند دزد را پیدا کند و ماشین طرف را بگیرد این غرر نیست و پولش را در معرض هلاکت قرار نداده است. اما همینجا یک انسان عادی به امید اینکه شاید این دزد پیدا شود و مال این شخص به دستش برسد این ماشین را می‌خرد، اینجا مشتری پولش را در معرض هلاکت قرار داده است، احتمال پیدا شدن دزد برای او ضعیف است لذا معامله باطل است.

یا فرض کنید زمینی است که غاصبی غصب کرده است، قاضی دادگستری می‌رود این زمین را از غاصب می‌خرد، اینجا نمی‌گویند مشتری ثمن را در معرض هلاکت و نابودی قرار داده است، خیر او قدرت دارد زمین را از غاصب بگیرد، اینجا غرر نیست ولی اگر همین زمین را یک انسان عادی بخرد می‌گویند پولش را در معرض نابودی و هلاکت قرار داده است.

پس غرر به معنای خطر است، خطر یعنی «الاشراف علی الهلکه»، پس خطر هم به این معناست که ثمن یا مثن مشرف بر هلاکت است، احتمال فائده ندارد، بلکه عرف بگوید این در آستانه نابودی است این غرر و خطر است، لذا نه مطلق ریسک غرر است که از کلمات بعضی استفاده می‌شود و نه مطلق آسیب که بعضی می‌گویند غرر است. فرق بین غبن و غرر هم روشن شد، غبن یعنی عدم تعادل ارزشی بین ثمن و مثن ولی غرر بسیار بالاتر از این است یعنی در معرض هلاکت ثمن یا مثن. در بیع غرری فرقی ندارد که مبیع جنس خطیر باشد یا جنس خطیر نباشد. اگر یک نان را هم بخرد و در معرض آسیب به ثمنش باشد بیع غرری می‌شود و باطل می‌شود.

از مطالب گذشته روشن می‌شود نقد و اشکالی که به برخی از کلمات مرحوم امام در کتاب البیع وارد است. مرحوم امام به مناسبت‌های مختلف در کتاب البیع بحث غرر را مطرح می‌کنند، از جمله در کتاب البیع ج 3 ص 295 در مبحث قدرت بر تسلیم که قدرت بر تسلیم عوضین شرط صحت بیع است و الا بیع باطل است، مرحوم امام وارد بحث غرر می‌شوند سه نکته از کلمات مرحوم امام را اشاره می‌کنیم که یک نکته مورد قبول و دو نکته مورد اشکال است.

ایشان می‌فرمایند چرا قدرت بر تسلیم شرط صحت بیع است و اگر قدرت بر تسلیم نباشد بیع باطل است؟ می‌فرمایند یک دلیل که به آن استدلال شده است حدیث «نهی النبی عن بیع الغرر» است هر چند سند حدیث درست نیست ولی عمل مشهور باعث می‌شود استناد به حدیث درست باشد، بعد سه نکته اضافه می‌کنند.

**نکته اول:** ایشان می‌فرمایند «و قد استند الفريقان علی ما حکي إلى النبوي المعروف ... و لا إشكال في صحة الاستناد إليه، إلا أن في دلالاته على المقصود إشكالاً، منشؤه اختلاف معاني «الغرر»». [6] حدیث «نهی النبی عن بیع الغرر» دلالت کند اگر قدرت بر تسلیم نباشد بیع باطل است این مشکل دارد و حدیث نمی‌تواند بر این معنا دلالت کند، می‌فرمایند منشأ این اشکال اختلاف معانی غرر است. لغویین برای غرر و سایر مشتقاتش معانی زیادی ذکر کرده‌اند مثل خدعه و تعریض للهلکه و امثال اینها، جالب است که بعد به اقرب الموارد و المنجد هم استشهد می‌کنند که ما بارها گفته‌ایم و در بحث حجیت قول لغوی توضیح دادیم که برای فهم روایات تمسک به این کتب لغت مستحدث درست نیست. این لغویین جدید اخصائی (متخصص) نیستند و اینها فقط ناقل هستند و گاهی از بعضی از کتب اصلی مطالب را جمع آوری کرده‌اند، لذا گاهی اشکال

کرده‌ایم که مرحوم امام در رساله‌ی لاضرر و لاضرار در فرق بین معنای ضرر و ضرار می‌فرمایند «قال فی المنجد کذا» اینکه مستند نمی‌شود. مخصوصاً کتاب اقرب الموارد که برخی اشکال کرده‌اند. ایشان در نکته‌ی اول می‌فرمایند چون غرر در لغت معانی زیاد دارد گویا مجمل است.[7]

اشکال این نکته از مطالب قبل روشن شد و محقق خوئی هم نظیر این مطلب را داشتند، این را توضیح دادیم، اینجا یک خلطی واقع شده است، گفتیم ثلاثی مجرد و بعضی از ابواب ثلاثی مزید به معنای واحد است خدعه و فریب، باب تفعلیل «غرر یغرر تغریر» به معنای خطر است «عرضه للهلاکه».

نکته‌ی دوم: مرحوم امام می‌فرمایند برخی غرر را به معنای جهالت گرفته‌اند که امروز عبارتی از شهید مطهری ذکر کردیم که شاید این مطلب را می‌رساند، ایشان می‌فرمایند «و لیس فی شیء من الکتب اللغویة تفسیره بالجهالة» مطلب درستی هم هست در کتب لغت غرر به جهالت تفسیر نشده است «فارجاع الجمیع إليها، ثم تعمیمها إلى الجهالة فی الحصول، ممّا لا تساعده اللّغة و لا العرف»[8] همه‌ی معانی غرر را به جهالت ارجاع بدهیم نه عرف مساعد آن است و نه لغت. بعد هم به شیخ انصاری اشکال می‌کنند که شیخ انصاری در یک مورد فی الجملة فرموده‌اند: «و بالجملة فالکل متفقون علی أخذ الجهالة فی معنی الغرر» که مرحوم امام می‌فرمایند «لعدم ظهور ذلك من شیء من الکتب اللغویة»[9] در نکته‌ی قبل اشاره کردیم ممکن است از بعضی از روایات استفاده شود که غرر به معنای جهالت است که آن روایات معتبر نبود. این نکته‌ی مرحوم امام مورد قبول است.

نکته‌ی سوم: این است که مرحوم امام عبارتی دارند. «فإن إطلاق الخطر علیها- و لا سیما فی غیر المهمات بشیع، فلا یقال لمن یشتری ثوباً أو خبزاً مع جهالة حصوله: «إنه تعرّض للخطر أو الهلکة»». نعم، لو كانت المعاملة خطیرة، ربّما یصح إطلاق الخطر و نحوه فی موردها».[10]. این عبارت اجمالی دارد که چه ارتباطی با قبل دارد، مرحوم امام گویا می‌خواهند در اینکه غرر به معنای خطر باشد یک اشکال مطرح کنند و آن اشکال این است که مرحوم امام می‌فرمایند در معاملات مهم کسی که یک منزل 700 یا 800 میلیونی بخرد و مقدور التسلیم نباشد، این اشراف بر هلاکت معنا دارد و طرف خودش را مشرف بر هلاکت قرار داده است ولی در معاملات غیر خطیره مثل خرید نان یا لباس، مرحوم امام می‌فرمایند اینجا بگوییم خودش را مشرف بر هلاکت قرار داده است این بشیع است این کار خوب نیست و این را عقلاء تقبیح می‌کنند گویا مرحوم امام می‌فرمایند غرر به معنای خطر نیست و اگر غرر را به معنای خطر بگیریم این مشکل را دارد.

عرض ما این است که اگر درست فهمیده باشیم کلام مرحوم امام را یک خلطی اینجا واقع شده است، غرر صفت بایع نیست بلکه صفت بیع است، این باید خوب دقت شود. «نهی النبی عن بیع الغرر»، چه اضافه‌ی صفت به موصوف باشد «بیع الغرر» و چه اضافه‌ی مصدر به معمولش باشد، هر کدام باشد، روایت نمی‌خواهد بگوید بیعی که بایع خودش را در معرض آسیب هلاکت قرار داده، باطل است این نیست، که در معاملات غیر خطیره غرر نباشد، این صفت بیع است یا مبیع نه اینکه صفت بایع باشد، گویا روایت می‌خواهد بگوید هر بیعی که ثمن و ثمن هر چه باشد هر چند یک قرص نان باشد، در معرض هلاکت ثمن و مثن باشد آن بیع باطل است، نه اینکه بایع خودش را در معرض هلاکت قرار بدهد. لذا این نکته‌ی سوم مرحوم امام قابل قبول نیست.

نتیجه: «الغرر بمعنی الخطر و الخطر هو الاشراف علی الهلاکه».

- [2] - مجموعه آثار ط-صدرا، جلد : 2 صفحه : 243 « 13. هر مبادله و گردش ثروتی باید از روی آگاهی کامل طرفین باشد و اطلاعات لازم قبلاً کسب شده باشد وگرنه معاملات جاهلانه و ریسکی، غَرَر و باطل است (نَهَى التَّيْبِ عَنِ الْغَرَرِ) و. «.
- [3] - الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية؛ ج2، ص: 648.
- [4] - لسان العرب؛ ج4، ص: 252.
- [5] - لسان العرب، ج5، ص: 13: « و غَرَّرَ بنفسه و ماله تَغْرِيراً و تَغَرَّةً: عَرَّضَهُمَا لِلهَلَكَةِ من غير أن يَغْرِف، و الاسم الْغَرَزُ و الْغَرَزُ الْخَطْرُ. ».
- [6] - كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج3، ص: 295.
- [7] - كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج3، ص: 295: «و قد ذكر له و لسائر مشتقاته معانٍ كثيرة، كالخدعة، و إليها يرجع تفسيره بما يكون له ظاهر يغز المشتري، و باطن مجهول، كما في «المجمع» «4» و عن «النهاية» «5» و الشهيد «6». و التعريض للهلكة، كما في «أقرب الموارد» «7» و «المنجد» «8» و يظهر من «القاموس» «9».
- [8] - كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج3، ص: 296: «و ليس في شيء من الكتب اللغوية تفسيره بالجهالة؛ ضرورة أن العناوين المذكورة حتى الغفلة غير عنوان الجهالة، فإرجاع الجميع إليها، ثم تعميمها إلى الجهالة في الحصول «1»، مما لا تساعده اللغة و لا العرف، و مجرد ملازمة بعض المصاديق للجهل أحياناً، لا يوجب أن تكون العناوين المخالفة للجهل بمعناه.
- [9] - كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج3، ص: 297: «و العجب من الشيخ الأعظم (قدس سره) حيث قال: «و بالجملة فالكل مثقفون على أخذ الجهالة في معنى الغرر، سواء تعلّق الجهل بأصل وجوده، أم بحصوله في يد من انتقل إليه، أم بصفاته كفاً و كيفاً» «2» لعدم ظهور ذلك من شيء من الكتب اللغوية».
- [10] - كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج3، ص: 296.

\*\*\*\*\*

## بسم الله الرحمن الرحيم [1]

### تتمیم نکتہ دوم در بحث غرر

عرض شد که در مورد معنای غرر نکاتی را باید مطرح کنیم. دو نکته را اشاره کردیم، قبل از ذکر نکتہ سوم اشکالی را که بعضی از آقایان مطرح کرده‌اند مقداری توضیح بدهیم و بعد وارد نکتہ سوم شویم.

توجه دارید که نکتہ محوری در بحث غرر معنای غرر هست، که محقق خوئی فرمودند اجمال دارد و مرحوم امام و بعضی دیگر از آقایان هم می‌فرمایند اجمال دارد. ما هم عرض کردیم غرر به معنای خطر است و اسم مصدر است از باب تفعیل، بعضی از دوستان اشکال کردند.

ما در مباحث اصول بحث حجیت قول لغوی به تفصیل بحث کرده‌ایم که قول لغوی حجت نیست مگر اینکه موجب اطمینان شود یا اگر لغوی که معنای حقیقی را بیان می‌کند، وثاقتش اثبات شود، چون ما حجیت خبر واحد را در موضوعات هم قبول داریم، لذا اگر چنین لغوی هم بگوید حرفش معتبر می‌شود و آنجا اشاره کردیم که لغتهای متأخر به آنها هیچ اعتنائی نمی‌شود، چون لغتهای متأخر فقط در مقام احصاء استعمالات هستند و آن هم اقتباس از کتب گذشته است، لذا یک نکتہ مهمی بود که در فقه هم خیلی کاربرد دارد که ما لغتهای قریب به عصر نص را باید ببینیم و یک اطمینان برای ما پیدا شود. چون باید این نکته محکم شود که محور استدلال به این نکته برمی‌گردد.

شما این لغات قریب به عصر نص را ببینید العین خلیل بن احمد متوفای 170 هجری در عصر نص « و العَرَزُ كالخطر، و عَزَزَ بماله أي: حملة على الخطر.» [2] غرر مثل خطر است، اینکه می‌گوید «كالخطر» و نمی‌گوید «الغرر الخطر»، نکته‌ای دارد. وجهش فروق اللغة ابوالهلال عسکری را مراجعه کنید « الفرق بين العَزَز والخطر»، الفاظ مترادف تفاوت اندکی با هم دارند، ایشان می‌فرمایند غرر به معنای خطری است که انسان بدون احتیاط و بدون توجه به یک مصلحت بالاتر خودش را دچار این خطر می‌کند، به این می‌گویند غرر، اما خطر این است که انسان به خاطر یک امر خطیری خودش را در معرض هلاکت قرار دهد به خاطر دفاع از کشورش، جانش را به خطر بیندازد، این خطر است و آن غرر است. یعنی به معنای آسیب و در معرض هلاکت هر دو به یک معناست، غرر بدون توثق و حزم است اما خطر با توثق و حزم است. لذا عبارت ایشان را ببینید. «أن العَزَرَ يُفِيد ترك الحزم و التوثق فيتمكن ذلك فيه و الخطر ركوب المخاوف رجاء بلوغ الخطير من الأمور و لا يفيد مفارقة الحزم و التوثق» [3].

کتاب المحيط فی اللغة، صاحب بن عباد « و عَزَزَ بماله: إذا حَمَلَهُ على حَظَرٍ..... و العَزَزُ: كالخَطَرِ. » [4]

المخصص ابن سیده « و عَزَزَ بنفسه و ماله تغريراً و تَغَرَّةٌ عَرَّضَهُمَا لِلهَلَكَةِ من غير أن يَغْرِفَ و الاسم العَزَرَ » [5] این لغات قریب به عصر نص است.

اساس البلاغه زمخشری « إياك و التغرّه، و الهجوم على غره، من غرر بنفسه إذا أخطرها تغرّة. و هو على غرر: خطر. و نهى عن بيع الغرر.» [6]. اینها لغات متقارب به عصر نص است که همه غرر را «كالخطر» یا «الخطر» معنا می‌کنند.

جمهوره اللغة ابن درید - که از نظر زمانی بر خیلی از کتابهای قبل مثل اساس البلاغه زمخشری، المخصص ابن سیده و حتی بر المحيط فی اللغة صاحب بن عباد مقدم است- « العَزَرَ: مَغْرُوفٌ. » [7]، اینکه متأخران مثل مرحوم امام و محقق خوئی و به تبع آنها بعضی از تلامذه آنها می‌فرمایند غرر مجمل است و معنایش معلوم نیست، خدیعه است یا خطر است و ما نمی‌دانیم کدام معناست و مجمل است، شما ببینید این لغت قریب به عصر نص است «و الغرر معروف»، غرر معنایش روشن است، حالا چگونه؟ ماده نحب را در جمهوره اللغة مراجعه کنید «و النحب: الأخطر العظیم. قَالَ الشَّاعِرُ // (طَوِيل) //: (بطخفة جالدنا الفلوك و خيلنا ... عَشِيَّةً بسطام جرين على نحب) أي على خطر و غرر.» [8] غرر عطف تفسیری بر خطر است. «و الغرر معروف»، بعد «الخطر و الغرر»، اصلاً در عصر متقارب نص روشن بود که غرر یعنی خطر، این اجمالی که متأخران درست می‌کنند که غرر به معنای خدیعه است بعد می‌گویند غرر شاید به معنای خدیعه باشد شاید به معنای خطر باشد و شاید به معنای جهالت باشد، مجمل است، کدام اجمال؟

کتب لغوی بعدی را هم مراجعه کنید، قاموس المحيط و مصباح المنیر فیومی را هم مراجعه کنید، «و العَزَرَ الخَطَرُ وَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَنِ بَيْعِ العَزَرَ» [9].

به این نکته هو توجه کنید اینکه ما گفتیم غرر اسم مصدر باب مفاعله است، بعضی به این مسأله تصریح می‌کند مثل ابن درید که از لغویین قوی بوده است و در بادیه بوده است و خودش لغت را استخراج می‌کرده است نه اینکه از کتب دیگر بگیرد. بعضی دیگر از محققین لغویین تعبیراتی دارند «التغره و الهجوم على غره فهو غرر» این «فهو» اشاره به اسم مصدر است، البته منکر نیستیم یک لغوی هم بگوید «غر یغر غررا» ولی به قول او اعتنا نمی‌شود.

خیلی این را قبول نکنید که نخیر ما دلیل روشنی نداریم که غرر اسم مصدر باب مفاعله باشد، این را قبول نکنید، ولی غرر را همه لغویین به معنای خطر می‌گیرند و مطلب روشن است. بنابراین این نکته که ما در گذشته تأکید کردیم و آثار فقهی هم فراوان دارد غرر به معنای خطر است «و هو الاشراف على الهلكه» حتی خود محقق خوئی در بعضی از موارد که می‌خواهند «نهى النبي عن بيع الغرر» را از کار بیندازند، قائل به اجمال می‌شوند در موارد دیگری من زیاد بر خورد کرده‌ام خود محقق



خوئی تصریح می‌کنند غرر به معنای خطر است [10]، مثل در بحث جعل خیار برای مدت غیر معلوم برای بیع بعد از مطالبی می‌فرمایند « مضافاً إلى أن الغرر بمعنى الجهل غير ثابت كما ذكرناه في محله و قلنا إن الغرر بمعنى الخطر دون الجهل » [11].

بنابراین تشکیک در این نکته به نظر تشکیک درست نیست و به نظر ما این مسأله مسلم است و قابل تشکیک نیست که لغویین قریب به عصر نص غرر را به معنای خطر معنا کرده‌اند «و الغرر معروف».

نکته سوم: حالا که معنای غرر روشن شد و ما گفتیم نص معتبری که داریم « نهی النبی عن بیع الغرر » است، که حالا نهی را هم معنا می‌کنیم که نهی وضعی یا تکلیفی یا حکومتی است. فعلاً در نکته سوم مهم این است آیا غرر در غیر از بیع در سایر معاوضات موجب بطلان است یا نه؟

ما در مباحث اجاره آنجا که بحث می‌کردیم که جهالت در ثمن در اجاره مضر است یا نه، به مناسبت بحث غرر را مطرح کردیم، البته نه به این تفصیلی که الان مطرح کردیم. در آن مبحث ما تأمل داشتیم که آیا می‌شود به صورتی در سایر عقود یا معاوضات هم بگوییم غرر مبطل است مثل بیع یا نه؟ ما آنجا تأمل کردیم، الان می‌خواهیم یک تفصیلی را مطرح کنیم با یک بیان، البته به صورت مختصر، ابتدا کلامی را از شیخ انصاری اشاره کنیم ذیل کلام ایشان محشین حرفه‌ای دارند اشاره به کلام یکی از آقایان بکنیم و بعد وارد تحلیل شویم.

شیخ انصاری در مبحث بیع آبق (حیوانی فرار کرده است یا عیدی فرار کرده است) ایشان بحثی دارند و بعد به مناسبت این بحث را مطرح می‌کنند که آیا صلح بر آبق مثل بیع آبق باطل است یا نه صلح آبق باطل نیست؟ شیخ انصاری می‌فرمایند دو وجه بلکه دو قول است، یک قول این است که بگوییم عمومات ادله صلح می‌گوید «الصلح جائز بین المسلمین» و غرر منفی هم اختصاص به بیع دارد «نهی النبی عن بیع الغرر». پس این روایت مخصص و مقید عمومات و اطلاقات بیع است، می‌گوید «احل الله البيع الا بیع غرری» عمومات صلح مقید ندارد لذا صلح چه غرری باشد یا نباشد درست است.

بعد می‌فرمایند قول دیگر این است که بگوییم غرر در صلح هم مضر است، می‌فرمایند مستدل اینگونه بگوید «الدائر علی السن نهی النبی عن الغرر» است و نه «عن بیع الغرر» و فقهاء در قراردادهایی که معاوضه هم نیست داد و ستد هم نیست مثل وکالت، می‌گویند وکالت غرری باطل است چه برسد به معاوضات مثل اجاره، مزارعه، مساقات و جعاله لذا گفته شود غرر در غیر بیع هم مبطل است پس ادله سایر عقود جواز و صحتشان به غرر هم تقیید می‌شود. [12]

محقق حکیم در نهج الفقاهه این دو وجه را قبول نمی‌کنند می‌گویند نه در مثل صلح غرر جا ندارد. تحلیل ایشان این است که ما به «نهی النبی عن بیع الغرر» اگر بخواهیم تمسک کنیم و بگوییم در صلح هم غرر مبطل است. این باید الغاء خصوصیت از جزء موضوع بکنیم، ما بیع را الغاء خصوصیت کنیم و بگوییم بیع مهم نیست و الغاء خصوصیت از موضوع دلیل قاطع می‌خواهد؟ لذا الغاء خصوصیت اینجا غیر ظاهر است.

اما اینکه شیخ انصاری فرمودند نهی النبی عن الغرر جاری بر السن است «مما لم يتضح له أصل يعتمد» تمسک به «نهی النبی عن الغرر» هم اصل معتمدی ندارد، لذا ایشان می‌فرمایند اقرب این است که بگوییم صلح غرری بگوییم مشکلی ندارد. [13]

عرض ما این است که عقود و ایقاعات از جهتی بر سه قسم است:

قسم اول: هویت برخی از عقود معاوضه و داد و ستد هست، چیزی می‌دهد و چیزی می‌گیرد به آن می‌گوییم عقود معاوضی مثل بیع، اجاره، بعضی از اقسام صلح طبق یک قول، هبه معاوضه که داد و ستد است.

قسم دوم: برخی از قراردادها داریم که داد و ستد و معاوضه نیست، مثل وقف، هبه غیر معوض، عاریه، وصیت و رهن.

قسم سوم: برخی از عقود است که معاوضی نیست بلکه از جهتی شباهت دارد به قراردادهای معاوضی، مثل مهادنه، جعاله، طلاق خلع و حتی مثل نکاح، ( هر چند ما قبول نداریم که نکاح شبه معاوضه باشد). در این سه قسم از قراردادها به صورت مختصر باید اشاره کنیم که آیا با اینکه نص خاص ما «نهی النبی عن بیع الغرر» است فقط، آیا می‌توانیم با یک بیانی در برخی از این عقود هم بگوییم غرر مبطل است و اگر بیانی هست در کدام یک از اقسام عقود می‌شود گفت غرر مبطل است و از چه نگاهی؟ که خواهد آمد.

[1] - جلسه هشتم- مسلسل 27- چهارشنبه - 03/09/1400

[2] - کتاب العین؛ ج 4، ص: 346.

[3] - الفروق اللغویه للعسکری، ج 1، ص: 260.

[4] - المحيط فی اللغة؛ ج 4، ص: 511.

[5] - المخصص، ج 2، ص: 77.

[6] - اساس البلاغه، ج 1، ص: 698.

[7] - جمهرة اللغة، ج 2، ص: 1007.

[8] - جمهرة اللغة، ج 1، ص: 285.

[9] - المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ ج 2، ص: 444.

[10] - مثل این موارد: المستند فی شرح العروة الوثقی؛ الإجارة، ص: 41: «و فیہ ان الغرر هو الخطر لا مجرد الجهل...» مصباح الفقهة (المکاسب)؛ ج 5، ص: 293: «فلا شبهة فی فساد المعاملة إذا الغرر هو الخطر و الخطر بمعنی احتمال الخطر...» - مصباح الفقهة (المکاسب)؛ ج 6، ص: 207: «و فیہ أنه الغرر هو الخطر و لا نرى فی ذلك خطراً أصلاً...» - مصباح الفقهة (المکاسب)؛ ج 6، ص: 211: «و ان كان المراد من الغرر هو الخطر كما هو الظاهر علی ما قریناه سابقاً فلا خطر هنا...» - مصباح الفقهة (المکاسب)؛ ج 7، ص: 75: «و هذا لا یوجب الغرر أصلاً فإنه أجنبي عن الغرر ح إذ قد عرفت سابقاً أن الغرر هو الخطر و هو أمر نفساني فیدفع بالاطمئنان...» - مصباح الفقهة (المکاسب)؛ ج 7، ص: 96: «إذ استصحاب الصحة لا یرفع الغرر فان الغرر هو الخطر و هو أمر نفساني».

[11] - مصباح الفقهة - ت القيومي، ج 3، ص: 194.

[12] - کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاري، ط - الحديثة)؛ ج 4، ص: 197: «و کیف کان، فهل یلحق بالبیع الصلح عمّا یتعدّر تسلیمه، فیتعبر فیہ القدرة علی التسلیم؟ وجهان، بل قولان: من عموماً الصلح و ما علم من التوسع فیہ، کجهالة المصلح عنه إذا تعدّر أو تعدّر معرفته بل مطلقاً، و اختصاص الغرر المنفی بالبیع. و من أنّ الدائر علی أسنة الأصحاب نفی الغرر من غیر اختصاص بالبیع، حتی أنهم یرسلون به فی غیر المعاوضات کالوكالة، فضلاً عن المعاوضات کالإجارة و المزارعة و المساقاة و الجعالة، بل قد یرسل فی کلماتهم عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: أنه نهی عن الغرر».

[13] - نهج الفقهة؛ ص: 406: «و هل یلحق الصلح بالبیع فی ذلك أولاً لعدم ظهور المناط المطرد فیہ و معاهد الإجماع قاصرة عن شموله و للإشکال فی اقتضاء النهی عن بیع الغرر للمنع لتوقفه علی إلغاء خصوصية مورده و هو غیر ظاهر، و ما دار علی أسنة أكثر الأصحاب من نفی الغرر علی نحو یرسلون به فی غیر المعاوضات کالوكالة فضلاً عن المعاوضات کالإجارة و المزارعة و المساقاة و الجعالة مما لم یتضح له أصل یعتمد و ما یرسل فی کلمات بعض عن النبی «ص» أنه نهی عن الغرر، فالظاهر ان

المراد به ما سبق من النهي عن بيع الغرر و الا فمن البعيد جدا صدور النهي عن الغرر في كل شيء حتى لو كان المراد به الخديعة ضرورة جوازها في كثير من الموارد بل رجحانها في بعضها كما لا يخفى، فالقول بعدم اعتبار القدرة على التسليم في الصلح كما عن المسالك في مسألة رهن ما لا يقدر على تسليمه غير بعيد عملا بالعموم الدال على جوازه».

\*\*\*\*\*

## بسم الله الرحمن الرحيم [1]

کلام در این بود که آیا بطلان معاوضه غرری مختص به بیع است یا در سایر عقود هم جاری است همانگونه که جمعی از فقهاء قائلند؟

عرض کردیم که یک تفصیلی باید در مسأله قائل شد. خلاصه تفصیل این است که ممکن است بگوییم در برخی از عقود معاوضی، فی الجمله قاعده غرر جاری می شود حداقل مثل اجاره.

**بیان مطلب:** آنجا که در قراردادهای مبادله بین دو شیء باشد، این بدل آن باشد، این بجای آن باشد، ادعا کنیم عرفا عقلاء در اینگونه معاوضات سه تا معادله دارند:

**معادله اول:** گاهی بین دو شیء فی الجمله تساوی است، منزلی که پنجاه میلیون تومان عرفا ارزش دارد، مبادله کرده به پنجاه میلیون یا چهل و نه میلیون یا پنجاه و یک میلیون تومان، اینجا که عرف فی الجمله تساوی می بیند، می گوید معامله و مبادله صحیح و درست است.

**معادله دوم:** گاهی عرف نسبت بین متبادلین را که ملاحظه می کند در یک طرف نقص می بیند، منزل پنجاه میلیون تومانی را شصت میلیون یا چهل میلیون تومان فروخته است، اینجا که عرف تساوی نمی بیند بین دو مال بلکه نقص از یک طرف می بیند عقلاء حکم به خیار غبن می کنند.

**معادله سوم:** اگر عقلاء در نسبت بین دو مال نگاهشان این است که یکی از این دو مال ساقط است، یا هیچ ارزش ندارد یا امکان تسلیم ندارد و نمی تواند به طرف واگذار کند، اینجا عقلاء حکم به بطلان این معاوضه می کنند و می گویند چیزی نیست. اگر این نگاه را قبول کنیم نتیجه این می شود اگر قراردادی مبادله بین دو شیء باشد و یک طرف در معرض نابودی و خطر و هلاکت باشد، عرف اقدام به این معاوضه نمی کند بلکه گفته می شود این معاوضه سفهی است و این معنای غرر است. اگر این معادله قبول باشد ممکن است انسان بگوید در قراردادهای معاوضی که این در مقابل آن است، ملاحظه این است که مبادله بین دو شیء است، اگر یکی از دو طرف در معرض خطر و نابودی باشد عرف به چنین معاوضه ای اقدام نمی کند، لذا با این نگاه گفته شود هر چند دلیل می گوید «نهی النبی عن بیع الغرر» ولی مناط و ملاک در عقود معاوضی دیگر هم هست، عقلاء اقدام نمی کنند لذا معاوضه باطل است.

چرا می گوییم فی الجمله؟ به خاطر اینکه ممکن است کسی ادعا کند در برخی از عقود معاوضی مثل هبه معاوضه دلیل خاص می گوید که غرر در آن مشکلی ندارد. اینها خیلی تفصیلی دارد که فقط اینجا فقط اشاره می کنیم و این مقدمه بحث غرر هم خیلی طول کشید. روایتی داریم به این مضمون که راوی از امام علیه سؤال می کند دو نفر هستند حالا فرض کنید شریک هستند، یک مالی در دست زید است، و مالی هم در دست عمرو است، به امام علیه السلام عرض می کند اگر این دو نفر چنین قراری با هم بگذارند و بگویند «لَكَ مَا عِنْدَكَ وَ لِي مَا عِنْدِي» [2] هر چیزی دست تو است مال تو و هر چیزی دست من است مال من، این درست است یا نه؟ امام علیه السلام بدون هیچ تفصیلی فرمودند بله این درست است.

این قرارداد را چه قراردادی باید دانست؟ برخی تعبیر کرده‌اند قرارداد نیست و ابراء ذمه است. مسلم ابراء ذمه نیست چون عین خارجی است و چیزی در ذمه نیست. یا صلح است یا هبۀ معوضه، ظاهر امر به نظر ما هبۀ معوضه است، صلح هم یک کلیشه‌هایی در آن دخالت دارد که شاید بشود گفت در اینجا این کلیشه‌ها نیست، اگر هبۀ معوضه باشد، امام علیه السلام فرمودند این جنسی که در پیش تو است چقدر ارزش دارد؟ ترک استفصال و حکم به صحت از طرف امام علیه السلام ممکن است کسی بگوید دلیل بر این است که در اینگونه معاوضه نه غبن مشکل ایجاد می‌کند و نه غرر، لذا کسی ادعا کند در هبۀ معوضه دلیل خاص داریم که نه غبن خیار می‌آورد و نه غرر موجب بطلان می‌شود. لذا چون دلیل ما تنقیح مناط است حتی اندک شبهه‌ای می‌تواند مناط را متزلزل کند و دیگر نتوانیم به تنقیح مناط تمسک کنیم، دلیل لفظی هم نداریم.

**نتیجه:** به نظر ما تنقیح مناط در مثل اجاره قابل گفتن است، اما در عقد معاوضی مثل صلح که اسمش سازش است یا هبۀ معوضه مورد تردید است.

اما در عقود غیر معاوضی که داد و ستد و مبادله بین دو شیء نیست، آیا غرر مبطل است یا نه؟ اینجا نه تنقیح مناط داریم و نه دلیل لفظی داریم، هیچکدام نیست، لذا عقود غیر معاوضی را ما بگوییم غرر است و غرر مبطل است اول کلام است. مثلا در مثل نکاح، عقد نکاح بسته می‌شود مهریه چیزی قرار داده می‌شود که امکان عادی ندارد این فرد و زوج بتواند پرداخت کند، امکان عادی نیست. اگر نکاح معاوضه باشد - که در مباحث خمس اشاره کردیم که محقق خوئی یک کلامی دارند هر چند در موارد دیگر این کلام را نقض می‌کنند که گویا نکاح مبادلۀ بین بضع و مهر است [3] - اگر کسی نکاح را معاوضه بداند در این صورت نکاح غرری باطل است ولی طبق تحقیق که نکاح عقد معاوضی نیست لذا غرر در نکاح موجب بطلان عقد نکاح نمی‌شود.

بنابراین در عقود غیر معاوضه نیست مرتب ادعا می‌شود در بعضی از کتب فقهی به خاطر غرر عقد باطل می‌شود، این تأمل جدی دارد و هر کدام در جای خودش باید بحث شود، در مزارعه و مساقات غرر جاری است یا نه باید در جای خودش بحث شود.

**نکته چهارم:** (در بحث غرر) آیا مقصود از غرر، غرر شخصی است در هر معاوضه‌ای یا مقصود از غرر، غرر نوعی است؟

**توضیح مطلب:** جمعی زیادی از فقهاء نوعا می‌گویند جهل به صفت مستلزم غرر است حالا ما اطلاقش را قبول نداریم در همه جا ولی آقایان می‌گویند اگر جهل به مقدار داشت، مقداری گندم و مقداری جو اینجاست نمی‌داند وزن هر کدام چقدر است؟ آقایان می‌گویند این معاوضه باطل است به خاطر غرر، که ما قبول نداریم که اینجا غرر باشد بلکه بطلان معاوضه به خاطر دلیل خاص است. اگر جهل به صفت غالباً موجب بطلان بیع است طبق نظر مشهور، اگر در موردی جهل به صفت در خصوص این مورد مستلزم غرر نبود، آیا باز هم بگوییم معاوضه باطل است، چون غالباً جهل به صفت موجب بطلان معاوضه است در این مورد هم بالخصوص که جهل به صفت موجب غرر نمی‌شود آیا باز هم بگوییم معاوضه باطل است؟

**مثال:** می‌دانیم ارزش جو و گندم یکی است، یک کفۀ ترازو را از گندم و کفۀ دیگر را از جو پر می‌کند ولی اندازه آن را نمی‌داند که چند کیلو هستند؟ ولی الان مساوی هستند، جهل به صفت و مقدار و اندازه دارد. آیا می‌توانیم بگوییم که چون نوعا جهل به صفت موجب غرر است، اینجا هم که موجب غرر نیست چون غرر نوعی ملاک است اینجا هم بگوییم معامله باطل است یا نه غرر شخصی در هر معاوضه‌ای ملاک است؟ هر معاوضه‌ای اگر جهل به صفت موجب غرر شد معامله باطل است و الا باطل نیست.

شيخ انصاري اينجا يك تحقيقي دارند و يك ملاك ارائه مي دهند كه در چه صورت و چه فرضي بايد بگوييم غرر نوعي ملاك است و در چه صورتي غرر شخصي ملاك است؟ با چه پيش فرضي؟ اين مطلب شيخ انصاري را اشاره مي كنيم و نقد آن را بيان مي كنيم و بعد نتيجه مي گيريم كه در همه جا غرر شخصي ملاك است و نه غرر نوعي. ادامه بحث خواهد آمد.[4]

[1] - جلسه نهم- مسلسل 28- چهارشنبه - 10/09/1400

[2] - الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج5، ص: 258. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَقَّادٍ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع أَنَّهُ قَالَ: فِي رَجُلَيْنِ كَانَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا طَعَامٌ عِنْدَ صَاحِبِهِ وَ لَا يَذْرِي كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا كَمَّ لَهُ عِنْدَ صَاحِبِهِ فَقَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ لَكَّ مَا عِنْدَكَ وَ لِي مَا عِنْدِي قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا تَرَاضِيَا وَ طَابَتْ أَنْفُسُهُمَا.»

[3] - المستند في شرح العروة الوثقى؛ الخمس، ص: 216: «اما في المهر فلاجل انه انما يقع بإزاء الزوجية حيث ان الزوجة تجعل نفسها تحت تصرف الزوج و سلطانه و طوع رغبتة و ارادته، فتمنحه اختيار نفسها و زمام أمرها في مقابل ما تأخذه من المهر، فهو شبه معاوضة و ان لم يكن المهر ركنا في العقد، نظير ما لو بدل مالا بمال كالكتاب بالفرس، إذ قد أعطت شيئا بإزاء شيء، و لا يصدق على مثل ذلك الفائدة، بل هو كما عرفت من قبيل تبديل مال بمال.»

[4] - مقرر: احتمال دارد مقصود استاد حفظه الله اين عبارت شيخ انصاري باشد: كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثة)، ج4، ص: 214

«[هل الحكم منوط بالغرر الشخصي أم لا] ثم إن ظاهر إطلاق جميع ما ذكر أن الحكم ليس منوطاً بالغرر الشخصي و إن كان حكمته سد باب المسامحة المفضية إلى الوقوع في الغرر. كما أن حكمة الحكم باعتبار بعض الشروط في بعض المعاملات رفع المنازعة المتوقعة عند إهمال ذلك الشرط. فحينئذ فيعتبر التقدير بالكيل و الوزن و إن لم يكن في شخص المقام غرر، كما لو باع مقداراً من الطعام بما يقابله في الميزان من جنسه أو غيره المساوي له في القيمة؛ فإنه لا يتصور هنا غرر أصلاً مع الجهل بمقدار كل من العوضين؛ لأنه مساوٍ للآخر في المقدار.

و يحتمل غير بعيد حمل الإطلاقات سيما الأخبار على المورد الغالب، و هو ما كان رفع الغرر من حيث مقدار العوضين موقوفاً على التقدير، فلو فرض اندفاع الغرر بغير التقدير كفى، كما في الفرض المزبور، و كما إذا كان للمتبايعين حدس قوي بالمقدار نادر التخلف عن الواقع، و كما إذا كان المبيع قليلاً لم يتعارف وضع الميزان لمثله، كما لو دفع فلساً و أراد به دهناً لحاجة؛ فإن الميزان لم يوضع لمثله، فيجوز بما تراضيا عليه من التخمين.»

\*\*\*\*\*

